



۴- فاعل

۳۱۴- فاعل اسم مرفوعی است که فعل تام معلوم یا شبه فعلی که بر آن مقدم است، بدان اسناد داده شده است؛ مانند: «تَبَّغَ الدَّارِسُ».

یادآوری: شرط است که فعل: ۱- مقدم بر اسم مرفوع باشد؛ زیرا اگر مؤخر شود، آن اسم مرفوع، مبتدا خواهد بود ۲- تام باشد؛ زیرا مرفوع افعال ناقصه اسم فعل ناقص نامیده می شود نه فاعل ۳- معلوم باشد؛ زیرا مرفوع فعل مجهول، نایب فاعل نامیده می شود.

منظور از شبه فعل: مصدر، اسم فاعل، آفعل تفضیل، صفت مشبّهه، صیغه های میالغه، اسم فعل و اسم مقعول است.

۳۱۵- فاعل بر دو نوع است:

- اسم ظاهر، مانند: «ذَهَبَ الْقَائِدُ».

- ضمیری که یا مذکور است؛ مانند: «تَاء و واو» در مثل «ذَهَبْتُ وَ ذَهَبُوا» یا مستتر است؛ مانند: «الْقَائِدُ ذَهَبَ» (در ذَهَبَ ضمیر «هو» مستتر است).





یادآوری: قاعِل و عامل آن یا صریح اند؛ چنانکه مشاهده نمودید یا مؤوَل به صریح. قاعِل مؤوَل به صریح عبارت است از موصول حرفی و صلة آن؛ مانند: «تَلْغِي أُنْكَ نَاجِحٌ» یعنی نجات‌بخش. عامل مؤوَل به صریح، یا اسم فعل است (مانند: هیئات زید) یا اسم قاعِل است (مانند: المدرسَةُ نَاجِحَةٌ تَلْمِذُهَا)، یا صفت مشبّهه است (مانند: المدرسَةُ تَطْلِفُ تَلْمِذُهَا) یا مصدر است؛ مانند: «رَاقِي تَرْتِيْلُ الْقُرْآنِ» یعنی «أَنْتَ تُرْتِلُ الْقُرْآنَ».

۳۱۶- اگر قاعِل ظاهر، مثنی یا جمع باشد، به عامل آن علامت تشبیه و جمع ملحق نمی گردد؛ زیرا فعل جز به یک قاعِل اسناد داده نمی شود. پس گفته می شود: «ذَهَبَ أَخَوَاكَ» و گفته نمی شود: «ذَهَبَا أَخَوَاكَ».

۳۱۷- اگر قاعِل، مؤنث حقیقی و متصل به فعل متصرف باشد، وجوباً به آن «تاء» تأنیث ملحق می شود؛ مانند: «تَعَلَّمَتِ الْفَتَاةُ».

اگر قاعِل، مؤنث مجازی یا مؤنث حقیقی ولی غیر متصل به فعل باشد، یا فعل آن جامد باشد، جایز است «تاء» تأنیث، به فعل ملحق نشود؛ مانند: «يَعْمُ الْجَارِيَةُ» (طَلَعَ الشَّمْسُ، سَافَرَ الْيَوْمَ مَرِيْمٌ). البته بهتر است «تاء» ملحق شود؛ مانند: «سَافَرَتِ الْيَوْمَ مَرِيْمٌ».

یادآوری: اگر فعل به وسیله «إِلَّا» یا غیر یا سوی از قاعِلش منفصل شده باشد، بهتر است بدون «تاء» تأنیث باشد، مانند: «مَا صَامَ إِلَّا فَاطِمَةُ»؛ زیرا قاعِل در حقیقت محذوف و تقدیر آن چنین است: «مَا صَامَ أَحَدٌ...». اگر قاعِل ضمیر مؤنث باشد، قاعده کلی این است که «تاء» تأنیث به فعل ملحق شود؛ مانند: «الشَّمْسُ طَلَعَتْ»؛ (ضمیر مؤنث مستتر «هِيَ» در طَلَعَتْ، قاعِل آن است).





۳۱۸ - اگر فاعل ظاهر، مثنی یا جمع سالم باشد، به مانند فاعل مفرد با آن عمل می شود؛ مثلاً گفته می شود: «صَلَّى الْمُؤْمِنُونَ» و «صَلَّتِ الْمُؤْمِنَاتُ» همان گونه که گفته می شود: «صَلَّى الْمُؤْمِنُ» و «صَلَّتِ الْمُؤْمِنَةُ».

۳۱۹ - اگر فاعل ظاهر، اسم ملحق به جمع سالم باشد، مانند: «بَنِينَ وَبَنَاتٍ» یا جمع مکسر باشد؛ مانند: «جَوَارِي» یا اسم جمع باشد؛ مانند: «نِسَاء» یا شبه جمع^۱ باشد؛ مانند: «شَجَر» الحاق و عدم الحاق «نساء» تأیید به فعل جایز است. پس می گوییم: «إِبِلَاسَمَ الْبَنُونَ» یا «إِيتَسَمَتِ الْبَنُونَ» و «إِبِلَاسَمَ الْبَنَاتُ» یا «إِيتَسَمَتِ الْبَنَاتُ». بقیه نیز به همین متوال است.

۳۲۰ - اصل در فاعل این است که پس از فعل و پیش از مفعول بیاید؛ مانند: «كَتَبَ التِّلْمِيزُ قَرْضَهُ».

۳۲۱ - در سه مورد واجب است فاعل بر مفعول مقدم شود:

- ۱- هنگامی که اعراب آن دو معلوم نباشد، مانند: «كَرَّمَ أَبِي عَمِّي».
- ۲- هنگامی که مفعول محصور^۲ باشد مانند: «مَا حَصَدَ الزَّارِعُ إِلَّا الْقَمْحَ».
- ۳- هنگامی که فاعل ضمیر متصل به فعل باشد مانند: «جَعَلْنَا الشَّرَّ».



۳۲۲- در سه مورد واجب است مفعول بر فاعل مقدم شود:

- ۱- هنگامی که فاعل محصور^۱ قیه باشد، مانند: «ما هَذَّبَ النَّاسَ إِلَّا الدِّينُ الْقَوِيمُ».
- ۲- هنگامی که مفعول ضمیر متصل به فعل، و فاعل اسم ظاهر باشد؛ مانند: «أَفَادَنِي كَلَامُكَ».

۳- هنگامی که به فاعل، ضمیر مفعول متصل شده باشد مانند: «زَانَ الشَّجَرَ زَهْرَهُ».

یادآوری: در مورد اوّل به این دلیل فاعل (الدین) بر مفعول (الناس) مقدم نشد که اگر چنین بود، حصر بر مفعول واقع می شد (یعنی مفعول محصور^۱ قیه می شد). در مورد دوم به این دلیل که جایز نیست، مادام که امکان آوردن ضمیر متصل وجود دارد ضمیر منفصل آورده شود، و در مورد سوم به این دلیل که ضمیر، لفظاً و رتبةً به ما بعد خود برنگردد؛ زیرا برگشت ضمیر به مابعد (جز در مواردی خاص مانند: باب تنازع، مدح و ذم، ضمیر شأن و قصه و چند مورد دیگر که در کتاب های نحو آمده است)، غیرممکن است.^۱

۳۲۳- در سه مورد واجب است مفعول بر فعل و فاعل مقدم شود:

- ۱- هنگامی که مفعول از الفاظ واجب الصدارة باشد؛ مانند: «مَنْ رَأَيْتَ».
- ۲- هنگامی که فعل آن پس از «فاء» جزاء در جواب «أما»^۲ واقع شده باشد و مفعول دیگری برای فعل نباشد؛ مانند: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» (و أما السائلَ فَلَا تُنْهَرْ — الضحی ۹ -



۳- هنگامی که مفعول ضمیر متصل باشد؛ مانند: «إِيَّاكَ تَعْبُدُ».

یادآوری: واجب است فعل حذف شود آن هنگامی که فعل دیگری پس از آن، آن را تفسیر کند؛ مانند: «إِذَا الْعِشْبُ تَضَجَّ فَأَقَطِقْهُ»؛ یعنی «إِذَا تَضَجَّ الْعِشْبُ». گاهی فاعل به سبب اضافه مصدر به آن یا حرف جر «باء» یا «مِنْ» یا «لام»، لفظاً مجرور می‌شود و در این حالت محلاً مرفوع است؛ مانند: «كَفَى بِالْعِلْمِ حَلِيَّةً» (ضَرَبَتْكَ الْحَارِسِ اللَّصُّ؛ مَازَرَنِي مِنْ أَخِي).

تمرین ۵۸ - فاعل را در جملات زیر نشان دهید:

- أَنْفَقَ الْإِفْرَنْجَةُ (فاعل) أَمْوَالاً طَائِلَةً عَلَى تَمَائِلٍ ثَمِينَةٍ أَقَامُوهَا (ضمیر بارز واو) لِلنَّابِغِينَ فِيهِمْ.
- وَاقَانِي مِنْ عِنْدِ أَبِي مَا (فاعل) قَرَرْتُ (فاعل) بِهِ عَيْنًا.
- هَذِهِ مَسْأَلَةٌ يَتَنَازَعُهَا طَرَفَا (فاعل) الْوَهْمِ وَالصُّحَّةِ.
- رُبَّمَا صَحَّتِ الْأَجْسَامُ (فاعل) بِالْعِلَلِ.



تمرین ۵۹ - در عبارت‌های زیر فاعل مفرد را به فاعل مثنی و سپس فاعل جمع تبدیل نموده، همه عبارت را با فاعل تطبیق دهید.

تمرین: - ذُبَّتْ عَقْرُبُ الْبَغْضَاءِ فِي صُدُورِهِمْ - إِنَّ مَسْعَى أَهْلِ الْمَفَايِدِ قَدْ خَابَ - صَاحِبُ الْمَعْرُوفِ لَا يَقْعُ وَ إِنْ وَقَعَ يَجِدْ لَهُ مَثْكَأً - أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا صَدَقَ فِيهِ قَائِلُهُ وَ انْتَفَعَ فِيهِ سَامِعُهُ - إلْزَمَ السَّكُوتَ فَإِنْ فِيهِ سَلَامَةٌ وَ تَجَنَّبَ الْكَلَامَ الْفَارِغَ فَإِنْ عَاقِبَتُهُ النَّدَامَةُ.

پاسخ: - ذُبَّتْ عَقْرَبَا (عقارب) الْبَغْضَاءِ فِي صُدُورِهِمْ - إِنَّ مَسْعَى أَهْلِ الْمَفَايِدِ قَدْ خَابَا (إِنْ مَسَاعِي أَهْلِ الْمَفَايِدِ قَدْ خَابَتْ) - صَاحِبَا الْمَعْرُوفِ لَا يَقْعَانِ وَ إِنْ وَقَعَا يَجِدَا لِهَآ مَثْكَأً (أَصْحَابُ الْمَعْرُوفِ لَا يَقْعُونَّ وَ إِنْ وَقَعُوا يَجِدُوا لَهُم مَثْكَأً) - أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا صَدَقَ فِيهِ قَائِلَاهُ وَ انْتَفَعَ فِيهِ





سامعاه (أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا صَدَقَ فِيهِ قَائِلُوهُ وَ انْتَفَعَ فِيهِ سَامِعُوهُ) - إلزما (إلزموا) الشُّكُوتَ فَإِنَّ فِيهِ سَلَامَةً وَ تَجَنَّبُوا (تَجَنَّبُوا) الْكَلَامَ الْفَارِغَ فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ التَّدَامَةُ.

تمرین ۶۰ - عبارات‌های زیر را ترکیب کنید:

- عَلِمْتُمْ أَنَّ لَيْسَ عِنْدَهُ مَوْضِعٌ لِلْمَوَدَّةِ (عَلِمْتُمْ: فعل ماضی، جمع مذکر مخاطب مبنی بر سکون، قاعِل آن ضمیر متصل بارز «تُم»؛ «أَنَّ»: مخفف از «أَنْ»؛ لیس: از افعال ناقصه، مَقْرَد مذکر غائب؛ عِنْدَ: ظرف مکان منصوب بنا بر ظرفیت، مضاف؛ «ه» مضاف الیه در محلّ جر؛ عِنْدَهُ متعلق است به خبر مقدّم محذوف (موجوداً)؛ مَوْضِعٌ: اسم لیس و مرفوع؛ لِلْمَوَدَّةِ: جار و مجرور متعلق به موضع).

- قَلَّمَا يَتَعَلَّقُ بِالْعِلْمِ ذَوُو الْقُرُوءِ (قَلَّمَا به معنی کمتر، بندرت، بترحمّت: لفظی است مرکب از فعل ماضی «قَلَّ» و حرف «ما» زائده کافه که «قَلَّ» را از عمل باز داشته است. بنا بر این «قَلَّ» قاعِل نمی گیرد. در این صورت بعد از «قَلَّ» فعل می آید؛ يَتَعَلَّقُ: فعل مضارع مَقْرَد مذکر غایب؛ بِالْعِلْمِ: جار و مجرور متعلق به «يَتَعَلَّقُ»؛ ذَوُو: از اسماء خمسّه و ملحق به جمع مذکر سالم است از مَقْرَد «ذو» که «نون» آن به سبب اضافه حذف گردیده است، در اینجا قاعِل و مرفوع به «واو» است؛ الْقُرُوءُ: مضاف الیه و مجرور به کسره ظاهر است).





- يَسُوئِي أَنْ أَسْمَعَ عَنْكَ مَا يَخْمَرُ لَكَ وَجْهِي خَجَلًا (يَسُوءٌ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب، مرفوع؛ «ن» برای وقایه؛ «ی»: ضمیر متصل به هر سه قسم کلمه، متکلم و حده، مفعول به در محل نصب است؛ «أَنْ»: حرف ناصبه و مصدریه؛ «أَسْمَعَ»: فعل مضارع متکلم و حده، منصوب، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أَنَا»، «أَنْ أَسْمَعَ» تأویل به مصدر شده، تقدیر آن «سَمِعَ» فاعل «يَسُوءٌ» در محل رفع است؛ «عَنْكَ»: جار و مجرور متعلق به «أَسْمَعَ»؛ «مَا»: اسم موصول، مفعول به «أَسْمَعَ» محلاً منصوب، یَخْمَرُ: فعل مضارع مفرد مذکر غایب و مرفوع به ضمه ظاهر، صلة «مَا» و محلی از اعراب ندادد؛ «لَهُ»: جار و مجرور متعلق به «يَخْمَرُ»؛ وجه: فاعل و مرفوع به ضمه که ضمه آن به سبب اضافه به ضمیر «ی» در تقدیر است؛ «ی»: ضمیر متصل متکلم و حده، مضاف الیه در محل جر؛ خَجَلًا تمييز نسبت و منصوب به فتحة ظاهر.



۵- نایب فاعل

۳۲۴- نایب فاعل همان مقول به است که به جای فاعل محذوفش نشسته و فعل همراه با آن از صیغه معلوم به صیغه مجهول تغییر یافته است؛ مانند: «ضَرِبَ زَيْدٌ»، «قُرِحَ الجرسُ».

۳۲۵- به سه دلیل فاعل حذف می‌شود:

۱- آگاه نبودن از آن یا میل به پنهان داشتن وی؛ مانند: «سُرِقَ الْبَيْتُ». در این مثال یا سارق را نمی‌دانستیم چه کسی است یا نمی‌خواستیم نام او را در بیاوریم (و مانند: «سُرِقَ المالُ»).

۲- معروف و مشهور بودن آن که در این صورت ذکرش غیر ضروری به نظر می‌رسد مانند: «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء / ۲۸).

۳- غرض و مقصود ما در کلام به فاعل مربوط نمی‌شود؛ (یعنی ما در سخن خود اساساً قصد نداریم صحبتی از فاعل به میان آوریم چون موضوع و مقصود سخن ما مربوط به فاعل نیست بلکه نفس فعل، مراد سخن ماست) مانند: «زَيَّنَتِ الْأَرْضُ بِأَنْوَاعِ النَّبَاتِ».

یادآوری: ۱- هر گاه فعل، مجهول باشد صحیح نیست با چیزی همراه شود که در حکم فاعل است؛ مثلاً گفته نمی‌شود: «أَكَلَتِ التَّفَاحَةُ مِنَ الْوَلَدِ» بلکه گفته می‌شود: «أَكَلَتِ التَّفَاحَةُ» یا اگر ذکر فاعل ضروری است، به صیغه معلوم آورده می‌شود: «أَكَلَ الْوَلَدُ التَّفَاحَةَ».



۲- همه احکام فاعل و فعل معلوم، بر نایب فاعل و فعل مجهول نیز جاری می‌شود.

۳- نایب فاعل به صورت جمله نیز می‌آید؛ مانند: «يُقَالُ الْخِصْبُ عَمِيمٌ» که جمله مبتدا و خبر (الْخِصْبُ عَمِيمٌ) نایب فاعل فعل يُقَالُ می‌باشد و محلاً مرفوع است.

۳۲۶- اگر فعل به بیش از یک مفعول متعدی شده باشد، در موقع مجهول شدن، مفعول به اول به عنوان نایب فاعل مرفوع می‌شود و بقیه مفعول‌ها به حالت نصب باقی می‌مانند؛ مانند: «أَعْطَيْتِ الْفَقِيرَ دَرهماً». «أَرَى أَخوكَ الْعِلْمَ مفيداً».

(در جمله اخیر أَخوكَ نایب فاعل و الْعِلْمَ مفيداً، مفعول دوم و سوم است. جمله را این گونه می‌توان تقدیر کرد: أَرَى عَلَى أَخَاكَ الْعِلْمَ مفيداً).





تمرین ۶۱ - فاعل را از جملات زیر حذف کرده، مقبول به را به عنوان نایب فاعل در جای آن قرار دهید:

- أُثِرْمَنَا فِيمَا بَيْنَنَا غُھُودَ الصَّدَاقَةِ (أُثِرْمَتْ فِيمَا بَيْنَنَا غُھُودُ الصَّدَاقَةِ) - رَقَى الْحَاكِمُ هَذَا الْكَاتِبَ الْأَمِينَ إِلَى مَنْصَبٍ جَدِيدٍ بِمَقَلَّارَتِهِ الْعَلَمِيَّةِ (رُقِيَ هَذَا الْكَاتِبُ الْأَمِينُ إِلَى مَنْصَبٍ جَدِيدٍ بِمَقَلَّارَتِهِ الْعَلَمِيَّةِ) - حَرَّمَ مُدِيرُ الشُّرْطَةِ التَّجَوُّالَ فِي شَوَارِعِ الْمَدِينَةِ بَعْدَ نَصَبِ اللَّيْلِ (حَرَّمَ التَّجَوُّالُ فِي شَوَارِعِ الْمَدِينَةِ بَعْدَ نَصَبِ اللَّيْلِ) - لَمْ يَعْظُنِي أَحَدٌ مِثْلَ عَقْلِي (لَمْ أَوْعَظْ) - شَرِبْتُ الْمُرَّ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً أَمَرٌ مِنَ الْفَقْرِ (شَرِبَ الْمُرَّ فَلَمْ يُرَ شَيْءٌ أَمَرٌ مِنَ الْفَقْرِ).

تمرین ۶۲ - نایب فاعل مفرد را به جمع تبدیل کنید:

- يُكْتَمُ السِّرُّ (تُكْتَمُ الْأَسْرَانُ عِنْدَ الْأَمْنَاءِ) - تُعَابُ هَذِهِ الشَّائِبَةُ (هَذِهِ الْقَوَائِبُ يَا هَؤُلَاءِ الْقَوَائِبُ) خَاصَّةً عِنْدَ الْأَدْبَاءِ - لَا يُخَيَّبُ الْمُحْتَاجُ (الْمُحْتَاجُونَ) - يُوَعَّظُ الْمُسْتَعِصِرُ (الْمُسْتَعِصِرُونَ) فِي كُلِّ فُرْصَةٍ تُسَنِّحُ - أَتَحِيدُ هَذِهِ الْقَصِيدَةُ (هَذِهِ الْقَصَائِدُ يَا هَؤُلَاءِ الْقَصَائِدُ) مَرَّتَيْنِ - أَشْجِيْبُ دُعَاءَ (أَشْجِيْبُتُ أَدْعِيَّةَ) الصَّالِحِينَ - لَا تُؤَالُ الْقُصَصُ (لَا تُؤَالُ الْقُصَصَاتُ) إِلَّا بِالْعِلْمِ - لَا تُصَابُ الْفُرْصَةُ (الْفُرْصَةُ) فِي كُلِّ وَقْتٍ - تُرْغَى السَّجْفُ (تُرْغَى الْأَشْجَافُ) - يُعَذَّبُ الْهَالِكُ (الْهَالِكُونَ) فِي النَّارِ.





۶- مبتدا و خبر

۳۲۷- مبتدا اسم مرفوعی است که از عوامل لفظی خالی است^۱ تا خبر به آن اسناد داده شود. خبر هم، لفظی است که به مبتدا اسناد داده می‌شود و تمام کننده معنای آن است؛ مانند: «العلم مقید».

یادآوری: ۱- مبتدا یا به طور صریح است (مانند العلم در مثال فوق)، یا مؤول به صریح است؛ مانند: «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ» یعنی «صيامکم خیرٌ لکم».

۲- مبتدا یا در آغاز جمله ابتداییه است؛ مانند: «القناعة غنی» یا در آغاز جمله حالییه؛ مانند: «سِرْتُ و البدرُ فی کَبَدِ السَّمَاء» یا در آغاز جمله نعتیه؛ مانند: «رَأَيْتُ شَيْخاً مُجَلِّسَهُ مَهِيْبٌ» یا در آغاز جمله خبریه؛ مانند: «الظُّلُمُ مَرْتَعَةٌ وَخِيْمٌ» یا در صدر جمله صلة موصول؛ مانند: «رَأَيْتُ الَّذِي أَبُوهُ عَطِيْبٌ».

۳۲۸- اصل در مبتدا این است که معرفه باشد تا هنگامی که از آن خبر داده می‌شود مقید واقع گردد. پس اگر اسم نکره نیز متضمن قایده ای باشد (یعنی معنای خاصی را افاده کند) مبتدا آوردن آن جایز است.

۳۲۹- اسم نکره هنگامی که خاصه یا عامه باشد، متضمن قایده است؛ زیرا خاصه بودن آن، اسم را به معرفه نزدیک می‌کند و عامه بودن آن، در برگیرنده همه افراد آن جنس (همه مصادیق لفظ) خواهد بود و شبیه به اسم معرفه ای است که دارای «أل» جنسیه است.





۳۳۰ - (مبتدای) نکره به صورت‌های زیر خاصه می‌شود:

- یا وصف، مانند: «صَدِيقٌ مُّخْلِصٌ زَارِنًا»
- یا اضافه به نکره، مانند: «رَبِیَّةٌ مَّرْعٌ أَدْبَهٌ»^۱
- یا عمل کردن در مابعد خود، مانند: «رَغِیَّةٌ فِی الْخَیْرِ، خَیْرٌ»^۲
- یا تصغیر، مانند: «کُتِيبَ هَذَبَ اخْلَاقِی»^۳

۳۳۱ - (مبتدای) نکره به صورت زیر عامه می‌شود:

- هنگامی که با آن عموم افراد اراده شده باشد؛ مانند: «اِنْسَانٌ خَیْرٌ مِّنْ بَهِیمَةٍ».
- هنگامی که پس از استفهام آمده باشد؛ مانند: «هَلْ أَحَدٌ فِی الدَّارِ».
- هنگامی که پس از نفی آمده باشد؛ مانند: «مَا جَاهِلٌ بَیْنَا».

یادآوری: برای ابتدا به نکره مجوزهای دیگری نیز ذکر کرده اند؛ مانند اینکه: مبتدا

پس از ظرف یا جار و مجرور واقع شده باشد؛ مانند: «عِنْدِی مَالٌ یَّالِی مَالٌ» یا اینکه دعا باشد؛ مانند: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ» و غیره که در کتاب‌های مفصل نحو آمده است.

۳۳۲ - اصل در خبر این است که نکره باشد، زیرا وصف است برای مبتدا.

خبر گاهی به صورت معرفه می‌آید و آن هنگامی است که مبتدا نیز معرفه باشد؛ مانند: «هَذَا رَقِیَّتُنَا».



تحریرین ۶۳ - مبتدا و خبر را مشخص کنید:

تحریرین: کُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعَةٌ أَعْظَمُ مِنْ عَيَايِهِ - السَّعِيدُ مَنْ وُعِظَ بِغَيْرِهِ - الظَّالِمُ تَرْجِعُ عَاقِبَتُهُ عَلَى صَاحِبِهِ - أَسِيرُ الْخَطَايَا عِنْدَ بَابِكَ وَاقِفٌ - مَا بَالُ قَصْرِكَ وَحِشاً لَا أَنْيَسَ بِهِ - الدَّهْرُ مِثَارَةٌ لَا تَصْفُو - الطَّيْرُ بِالطَّيْرِ يُصَادُ - كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ - خَيْرُ الْبِرِّ عَاجِلُهُ - أَحَقُّ النَّاسِ بِزِيَادَةِ الْبِقَمِ أَشْكَرُهُمْ لَمَّا أُوتِيَ مِنْهَا - أَخِي هُوَ أَفْصَحُ مِنْكَ لِسَاناً.

پاسخ: کُلُّ: مبتدای اول، سَمَاعٌ: مبتدای دوم، أَعْظَمُ: خبر برای سَمَاع و جمله «سَمَاعَةٌ أَعْظَمُ مِنْ عَيَايِهِ» خبر است برای کُل - السَّعِيدُ: مبتدا، مَنْ: خبر - الظَّالِمُ: مبتدا، تَرْجِعُ: خبر - أَسِيرُ: مبتدا، وَاقِفٌ: خبر - مَا: خبر مقدم، بَالُ: مبتدای مؤخر - الدَّهْرُ: مبتدای اول، مِثَارَةٌ: مبتدای دوم، لَا تَصْفُو: خبر برای مِثَار و جمله «مِثَارَةٌ لَا تَصْفُو» خبر است برای الدهر - الطَّيْرُ: مبتدا، يُصَادُ: خبر - كَلَامُ: مبتدا، مِيزَانُ: خبر - خَيْرُ: مبتدا، عَاجِلُهُ: خبر - أَحَقُّ: مبتدا، أَشْكَرُهُمْ: خبر - أَخِي: مبتدا، أَفْصَحُ: خبر



تمرین ۶۴ - مثال هایی را که در درس آمده است، ترکیب کنید: پاسخ: - العلم مفید (العلم: مبتدا و مرفوع، مفید: خبر و مرفوع).

- أن تصوموا خيراً لكم (أن تصوموا: فعل مضارع جمع مذكر مخاطب، منصوب به «أن» ناصبة مصدریه، علامت نصب آن حذف «نون»، جمله با تأویل شدن به مصدر (صیامکم) مبتدا در محل رفع است، خیر: خبر و مرفوع، لكم: جار و مجرور متعلق به خیر).

- القناعة غنی (القناعة: مبتدا و مرفوع، غنی: خبر و مرفوع به ضمة مقدّره چون ظاهر شدن حرکت بر الف ممکن نیست).

- میزت والبدر فی کبد السماء (سرت: فعل ماضی متکلم وحده، اجوف یایی، و: حالیه، البدر: مبتدا مرفوع، فی کبد: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف «استقرّ» السماء: مضاف الیه مجرور است).

- رأيت قبيلاً مجلسه مهيب (رأيت: فعل ماضی متکلم وحده، مبنی بر فتحة مقدّره به دلیل اتصال آن به ضمیر رفع متحرک و همچنین به سبب الف لام الفعل که ظهور حرکت





بر آن ممکن نیست^۱؛ شیخاً: مفعول به منصوب به فتحة ظاهره است؛ مجلس: مبتدا مرفوع؛
 ه: مضاف الیه، محلاً مجرور است؛ مهیب: خبر مرفوع به ضمة ظاهره، جمله مبتدا و خبر
 در محل نصب، صفت است برای شیخاً).

- الظُّلْمُ مَرْتَعَةٌ وَخَيْمٌ (الظُّلْمُ: ابتدای اول مرفوع؛ مرتع: ابتدای دوم مرفوع؛ ه: مضاف الیه
 در محل جر و خیم: خبر برای مرتع، مرفوع است. جمله «مرتعة وخيم» خبر برای الظلم
 است).

- زَارَنِي الَّذِي أَبَوُهُ عَطِيبٌ (زار: فعل ماضی مفرد مذکر غایب مبنی بر فتح است؛ ن: برای
 وقایه است؛ ی: مفعول به و محلاً منصوب؛ الَّذِي: اسم موصول، قاعل در محل رفع؛ أَبَوُهُ: از
 اسماء خمسة ابتدای مرفوع به واو؛ ه: مضاف الیه در محل جر است؛ عَطِيبٌ: خبر مرفوع
 است؛ جمله «أبوه عطيب» صلة موصول است و محلی از اعراب ندارد).

- صَدِيقٌ مَخْلُصٌ زَارَنَا (صديق: ابتدای تکرار موصوفا، مرفوع؛ مخلص: نعت برای
 صديق، مرفوع؛ زار: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح و قاعل آن ضمیر جایز
 الاستار «هو» است؛ نا: مفعول به در محل نصب، جمله «زارنا» فعل و قاعل و مفعول
 در محل رفع خبر است برای صديق).

- رَغْبَةٌ تَرَوُ أَدَبُهُ (رغبة: ابتدای تکرار خاصه به اضافت، مرفوع؛ مرء: مضاف الیه مجرور؛
 أدب: خبر مرفوع؛ ه: مضاف الیه محلاً مجرور است).

- رَغْبَةٌ فِي الْخَيْرِ، خَيْرٌ (رغبة: مبتدا مرفوع؛ فی الخير: جار و مجرور، مفعول غیر صریح
 است برای رغبة؛ خیر: خبر و مرفوع است).





- کُتِبَ هَذَبٌ اخلاقی (کُتِبَ: مبتدای مصغر مرفوع؛ هَذَبٌ: فعل ماضی مفرد مذکر غایب، مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و جمله، خبر است در محل رفع؛ اخلاق: مقول به منصوب به فتحة مقدره به علّت اضافه شدن به ضمیر «ی» ی: ضمیر متکلم وحده، مضاف الیه در محل جر).
- إِنْشَاءٌ خَيْرٌ مِنْ بِهِمَةٍ (إنشاء: مبتدای نكرة عامه و مرفوع؛ خیرٌ: خبر مرفوع، من بهیمه: جار و مجرور متعلق به خیر).
- هَلْ أَحَدٌ فِي الدَّارِ (هل، حرف استفهام، غیر عامل مبنی بر سکون؛ أَحَدٌ: مبتدای نكرة عامه، مرفوع؛ فی الدار: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف «استقر»).
- مَا جَاهِلٌ بَيْنَا (ما: حرف نفی، شبهه به لیس؛ جاهلٌ: اسم «ما» مرفوع؛ بین: ظرف، منصوب متعلق به خبر محذوف «استقر» در محل نصب خبر «ما»؛ نا: مضاف الیه در محل جر).



- عیدی مالّ (عند: ظرف منصوب به فتحة مقدره به علت اتصال به ضمیر متکلم و حده «ی» متعلق به محذوف، خبر مقدم، ی: مضاف الیه محلاً مجرور، مال: مبتدای مؤخر مرفوع).
- لی مالّ (لی: جار و مجرور متعلق به محذوف، خبر مقدم، مال: مبتدای مؤخر، مرفوع).
- سلامّ لکم (سلام: مبتدای نكرة عامه به صورت دهایی، مرفوع است، لکم: جار و مجرور و متعلق به خبر محذوف «استقر»).
- هذا رفیقنا (هذا: اسم اشاره، مبتدا، محلاً مرفوع، رفیق: خبر مرفوع، نا: مضاف الیه در محل جر است).

۱ - چنانچه بگویم «فی الخیر» جار و مجرور متعلق است به ربه، سخن درستی است ولی چون در اینجا نظریه عمل کردن مبتدا در مابعدش داریم، گفته شده است مفعول غیر صریح است تا معلوم شود که چگونه مبتدا در مابعدش عمل کرده است.





۳۳۳- اصل در مبتدا این است که مقدم باشد؛ زیرا محکومٌ علیه است (یعنی حکم در مورد آن داده می‌شود) و محکومٌ علیه پیش از حکم می‌آید.

اصل در خبر این است که مؤخر باشد؛ زیرا محکومٌ به است (یعنی حکمی است که در مورد مبتدا داده می‌شود). اما گاهی عواملی بر مبتدا و خبر عارض می‌شود که موجب عدول از این اصل می‌گردد.

۳۳۴- در چهار مورد مقدم شدن خبر بر مبتدا واجب است:

- ۱- هنگامی که خبر، ظرف یا جار و مجرور و مبتدا نکره باشد؛ مانند: «لی أَمَلٌ» (عندی غلام، فی الدار رجل).
- ۲- هنگامی که خبر اسم استقهام باشد؛ مانند: «کیفَ حالُکَ»
- ۳- هنگامی که مبتدا محصور به إلاً یا إتماً باشد مانند: «ما عادَ إِلَّا اللهُ» (إتما عادَ اللهُ).
- ۴- هنگامی که مبتدا دارای ضمیری باشد که به خبر برگردد؛ مانند: «فی المدرِسةَ رَئیثُها»^۲.





۳۳۵ - در سه مورد مقدّم شدن مبتدا بر خبر واجب است:

۱- هنگامی که از القاطب واجب الصداره باشد، همچون «ما» تعجّیه، مانند: «ما أَجْمَلَ السَّمَاءَ» و «کم» خبریه مانند: «کم عَجْرَةٌ فِی حَقْلِنَا» و اسمهای شرط و استثناء مانند: «مَنْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ يَرْحَمَهُ اللَّهُ».

۲- هنگامی که مبتدا و خبر در معرفه و نکره بودن یکسان بوده و قرینه ای برای تشخیص مبتدا از خبر نباشد مانند: «أَخْرَجَ رَفِیقِی».

۳- هنگامی که خبر محصور به «إِلَّا» یا «إِنَّمَا» باشد، مانند: «إِنَّمَا الْجِهَادُ مَحْمُودٌ» (ما الاجتهاد إلا محمود) یا اینکه همراه با «فَاء» جزا باشد مانند: «الَّذِي يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَلَهُ غَلَّتْهَا» (= الزارع الأرض فلَهُ غَلَّتْهَا، با توجه به پاورقی مطلب شماره ۳۰۳).





تمرین ۶۵ - آنچه را که در عبارتهای زیر موجب تقدیم مبتدا یا خبر شده است، بیان کنید:

تمرین: ما أَرْقَىٰ مَنْظَرَ الْأَفْلَاقِ فِي اللَّيَالِي الْمُقَمَّرَةِ - أَيْنَ دُعَاءُ الْخَيْرِ - مَا حَالُ أَبِيكَ الْعَلِيلِ - جِهَادُ النَّفْسِ أَفْضَلُ الْجِهَادِ - مَا الدَّهْرُ إِلَّا سُلَّمٌ فَيَقْدِرُ مَا يَكُونُ صَعُودُ الْمَرْءِ فِيهِ يَكُونُ هُبُوطُهُ - هَلْ عِنْدَكَ جَاجَةٌ فَأَقْضِيَهَا لَكَ - فِي الْبَيْتِ رُبُّهُ الْعَاقِلُ - مَنْ تَأْتَى نَالَ مَا تَمَتَّى - لَفَقْدُ الْبَصَرِ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِ الْبَصِيرَةِ - لِلْأُمُورِ أَوَاجِرُ - الدَّيَانَةُ مَتِيعُ الصَّوْتِ لِكُلِّ نَفْسٍ حَرِيئَةٍ.

پاسخ: ما (مبتدا و مقدم است چون برای تعجب و از اسمهای واجب الصدارة است) أَرْقَىٰ مَنْظَرَ الْأَفْلَاقِ فِي اللَّيَالِي الْمُقَمَّرَةِ.

- أَيْنَ (خبر مقدم است، چون از اسمهای واجب الصدارة و اسم استفهام است) دُعَاءُ الْخَيْرِ.

- ما (خبر مقدم است، چون از اسمهای واجب الصدارة و اسم استفهام است) حَالُ أَبِيكَ الْعَلِيلِ.

- جِهَادُ (مبتدا و مقدم است، چون در معرفه بودن با خبر یکسان است) النَّفْسِ أَفْضَلُ الْجِهَادِ.

- ما الدَّهْرُ (مبتدا و مقدم است چون خبرش (سُلَّم) محصور به «إِلَّا» است) إِلَّا سُلَّمٌ فَيَقْدِرُ مَا يَكُونُ صَعُودُ الْمَرْءِ فِيهِ يَكُونُ هُبُوطُهُ.





هَلْ عِنْدَكَ (خبر مقدم است؛ چون ظرف است و مبتدا «حاجة» نکره است) حاجةٌ
فَأَقْضِيهَا لَكَ

- فِي الْبَيْتِ (خبر مقدم است؛ چون در مبتدا ضمیری است که به آن بر می گردد) رَبُّهُ
الْعَاقِلُ.

- مَنْ (مبتدا و مقدم است؛ چون از اسمهای واجب الصدارة است) تَأْتِي نَالَ مَا تَحْنِي.

- لَفَقْدُ (مبتدا و مقدم است؛ چون دارای لام ابتداست) الْبَصَرِ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِ الْبَصِيرَةِ.

- لِلْأُمُورِ (خبر مقدم استغ چون جار و مجر و مبتدا نکره است) أَوَاخِرُ.

- الدِّيَانَةُ (مبتدا و مقدم است؛ چون با خبر در معرفه بودن یکسان است) مَنِعُ التَّعْرِيفِ لِكُلِّ
نَفْسٍ حَرِيَّةٍ.





تمرین ۶۶- مثال هایی را که در درس آمده است، ترکیب کنید:

- لی اَمَلٌ (لی: جار و مجرور، خبر مقدم در محل رفع، اَمَلٌ: مبتدای مؤخر مرفوع است).

- کیف أنتَ (کیف: اسم استهزام خبر مقدم در محل رفع، أنتَ: مبتدای مؤخر در محل رفع است).

- ما عادلٌ إلا اللهُ (ما: حرف نفی غیر عامل، عادلٌ: خبر مقدم مرفوع، إلا: حرف استثناء و ادات حصر، اللهُ: مبتدای مؤخر محصورٌ قیه و مرفوع است).

- فی المدرسو رئیسها (فی المدرسو: جار و مجرور، خبر مقدم در محل رفع، رئیس: مبتدای مؤخر مرفوع، ها: مضافٌ الیه در محل جر است).

- ما أجملَ السماءَ (ما: تعجیبیه نكرة تامه، به معنی شیء، مبتدا در محل رفع، أجملَ: فعل ماضی مبنی بر فتح، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «هو» و جمله متشکل از فعل و فاعل در محل رفع خبر است، السماءَ: مفعولٌ به، متعجبٌ منه و منصوب است).





كَمْ شَجَرَةٍ فِي حَقْلِنَا (کم: خبریه، مبنی بر سکون، مبتدا در محل رفع، شجره: تسمیه، مضاف الیه، لفظاً مجرور و محلاً منصوب، فی حقل: جار و مجرور متعلق به خبر محذوف، در محل رفع، نا: مضاف الیه در محل جر است).

- مَنْ يَرْحَمِ الْفَقِيرَ يَرْحَمَهُ اللَّهُ (مَنْ: اسم شرط، مبتدا در محل رفع، يَرْحَمِ: فعل شرط مجزوم است. علامت جزم سکون حرف آخر است، ولی در عبارت به خاطر رفع التقاء ساکنین کسره عارضی آمده و مانع ظهور علامت سکون شده است. الْفَقِيرَ: مفعول به و منصوب، يَرْحَمِ: جزای شرط و مجزوم، ه: مفعول به در محل نصب، اللَّهُ: فاعل و مرفوع، جمله شرط و جواب آن در محل رفع خبر مبتداست).

- أَخَوَكَ رَفِيقِي: (أَخَو: مبتدا مرفوع به واو چون از اسم‌های خمسة است، ك: مضاف الیه در محل جر، رَفِيقِي: خبر مرفوع به ضمة مقدره به علت اتصال به ضمیر «ی» ی: ضمیر متکلم وحده، مضاف الیه در محل جر است).



- إِنَّمَا الإِجْتِهَادُ مَحْمُودٌ (أَلَمَّا: اداتِ حصر و مرکب است از «إِنَّ» مشبَّهةً بالفعل و «ما» كَافَّةً، الاجتهادُ: مبتدا مرفوع، محمودٌ: خبر مرفوع است).
- الَّذِي يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَلَهُ غَلَّتُهَا (الَّذِي: اسم موصول، مبتدا در محل رفع، يَزْرَعُ: فعل مضارع مفرد مذکر غائب، صلة موصول و محلی از اعراب ندارد، الْأَرْضُ: مفعول به منصوب، فاء: فاء جزاء ضمناً مبتدا به غَلَّتْ اینکه سبب است برای خبر، به منزلة اسم شرط محسوب می‌شود، لذا آوردن فاء جزاء بر خبر جایز است، لَهُ: جار و مجرور متعلق به خبر مقدّم محذوف و در محل رفع است، غَلَّتْ: مبتدای مؤخر مرفوع، هَا: مضافٌ الیه در محل جر. جملة «فَلَهُ غَلَّتُهَا» در محل رفع، خبر برای الَّذِي است).



۳۳۶- خبر سه نوع است: مفرد، جمله و شبه جمله.

یادآوری: خبر مفرد دو نوع است: جامد و مشتق.

خبر مشتق عبارت است از: اسم فاعل، اسم مفعول، افعال تفضیل و صفت مشبیه. خبر جمله نیز دو نوع است: اسمیه و فعلیه. شبه جمله نیز یا ظرف است یا جار و مجرور.

۳۳۷- اگر خبر مفرد، مشتق باشد، در بردارنده ضمیری است که به مبتدا بر می گردد؛ مانند: «الْعِلْمُ نَافِعٌ» یعنی، «نافع هو»^۱ و اگر جامد باشد، در بردارنده ضمیری نیست؛ مانند: «الصُّمْتُ زَيْنٌ وَ التَّكْوُثُ سَلَامَةٌ».

۳۳۸- اگر خبر مفرد، دارای ضمیری باشد که به مبتدا بر گردد، واجب است خبر یا مبتدا در همه حالاتها مطابقت کنند؛ مانند: «مَرِيئٌ قَائِمَةٌ» و «الْوَلَدَانِ قَائِمَانِ» و به همین ترتیب، در بقیه (مانند: الزَّيْدُونَ قَائِمُونَ).

۱- اگر ضمیر ذکر شود، «هو» یا فاعل است برای نافع که در این صورت ضمیری در «نافع» نیست؛ یا تأکید است برای ضمیر مستتر در نافع.





و هرگاه خبر، اسم جامد باشد، مطابقت لازم نیست؛ مانند: «الألوانُ سبعة» (زیرا در خبر جامد ضمیری نیست که به مبتدا برگردد).

۳۳۹- خبر جمله، جمله ای است که به صورت خبریه است (یعنی جمله انشائیّه نیست)؛ اعم از اینکه اسمیه باشد؛ یعنی در آغاز آن اسم آمده باشد؛ مانند: «الظلمُ مرتعةٌ وخيمٌ» یا فعلیه؛ یعنی در آغاز آن فعل آمده باشد؛ مانند: «العدلُ يثبتُ أركانَ الممالكِ».

۳۴۰- جمله ای که خبر واقع می‌شود، به ضمیری نیاز دارد که آن را به مبتدا مرتبط کند. این ضمیر یا بارز است؛ مانند: «العالمُ مقامٌ رفيعٌ» یا مستتر است؛ مانند: «العلمُ يُزقي الأمتَ» یا محذوف است؛ مانند: «اللولؤُ مقالٌ بدینار»؛ یعنی «مقالٌ منه».





۳۴۱ - شبه جمله ای که خبر واقع می‌شود، ناگزیر به داشتن وصف یا فعل محذوفی است که ظرف یا جار و مجرور (یعنی همان شبه جمله) متعلق به آن باشد و در حقیقت، همان وصف یا فعل، خبر خواهد بود؛ مانند: «الورقاء فوق الشجرة»، یعنی «کائنه» یا «تكون»؛ (یعنی «الورقاء کائنه - یا تكون - فوق الشجرة»). ضمناً آن وصف یا فعل محذوف را «متعلق» گویند.

یادآوری: اگر متعلق ظرف یا جار و مجرور بر مطلق وجود دلالت داشته باشد، مانند: «کون» و نظیر آن، حذف آن از کلام واجب است؛ مانند مثال مذکور. اما اگر بر وجود مقید به صفتی دلالت داشته باشد، نمی‌توان آن را حذف کرد و ذکر آن واجب است؛ مانند: «الورقاء مفردة فوق الشجرة» (چنان که ملاحظه می‌شود، در این عبارت مفردة را نمی‌توان حذف کرد).

۳۴۲ - وقتی مبتدا، سبب برای خبر باشد، به منزله شرط و خبر آن به منزله جواب آن است. به همین جهت، جایز است وقتی خبر پس از مبتدا آمده باشد، «فاء» جزاً بر آن وارد شود همان گونه که بر جواب شرط وارد می‌شود؛ مانند: «الذي تأتونه من خير فهو





دُخِرَ لَكُمْ « (در شماره ۲۳۵ نیز مشابه این عبارت آمده است: «أَكْذَى يَزْرَعُ الْأَرْضَ فَلَهُ غَلَّتْهَا»).

تمرین ۶۷ - انواع خبر جامد یا مشتق، جمله یا شبه جمله را مشخص کنید.

- الفراغ و الكَيْلُ مَفْسَدَةٌ للمرءِ أَيُّ مَفْسَدَةٍ (مَفْسَدَةٌ: خبر مفرد مشتق) - الدَّرَسُ رَأْسُ الْعِلْمِ فَأَخْرِصْ عَلَيْهِ (رَأْسٌ: خبر مفرد جامد) - التَّسْيَانُ آفَةٌ (آفَةٌ: خبر مفرد جامد) - الرَّجُلُ عِمَادُ الْبَيْتِ (عِمَادٌ: خبر مفرد جامد) - الرِّيحُ مَلِكُ الْفُصُولِ (مَلِكٌ: خبر مفرد جامد) - الْكَاتِبُ مَلِيحُ الْعِبَارَةِ جَزَلُ الْمُنْطَلِقِ (مَلِيحٌ و جَزَلٌ: خبر مفرد مشتق) - بِشَاشَةِ الْوَجْهِ أَحْسَنُ مِنْ سَخَاءِ الْكَفِّ (أَحْسَنُ: خبر مفرد مشتق) - طَوْلُ التَّعَاشُرِ بَيْنَ النَّاسِ مَمْلُوءٌ (مَمْلُوءٌ: خبر مفرد مشتق) - عَلَيْكُمْ سَلَامُ اللَّهِ (عليكم: خبر شبه جمله، مقدم) - الْأَثَامُ صِنْفَانِ عُشْرٌ وَ يُشْرٌ (صِنْفَانِ: خبر مفرد جامد) - كُلُّ فَتَاةٍ بِحُسْنِهَا مُعْجَبَةٌ (معجبةٌ: خبر مفرد مشتق) - صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ يَبْرُو (صُنْدُوقٌ: خبر مفرد جامد).





تصریح عبارت ۶۸- انواع رابط‌هایی که خبر را به مبتدا مرتبط ساخته اند، مشخص و عبارت‌ها را ترکیب کنید:

- الشَّرُّ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ (رابط: ضمیر «ه» در قلیله؛ الشرُّ: مبتدای اوّل مرفوع؛ قلیلٌ: مبتدای دوم مرفوع؛ ه: مضافّ الیه در محل جر، کثیرٌ: خبر مفرد برای مبتدای دوم و جمله «قليله کثیرٌ» خبر برای مبتدای اوّل در محل رفع است).

- الْفَرَحَةُ قَدْ تَعَوَّدَ فَرَحًا (رابط: ضمیر مستتر «هی» در تعود؛ الْفَرَحَةُ: مبتدا مرفوع؛ قد: حرف تقلیل؛ تعودٌ: فعل مضارع مفرد مؤنث غائب، در اینجا به معنی «صار» از افعال ناقصه است که ضمیر مستتر «هی» اسم آن است؛ فَرَحًا: فَرَحٌ (اندوه)؛ خبر فعل ناقصه و منصوب، جمله «قد تعودُ فَرَحًا» خبر و محلاً مرفوع است. ممکن است «تعودُ» فعل ناقصه و به معنی «صار» نباشد، بلکه فعل تام به معنی «رَجَعَ» باشد. در این صورت ضمیر «هی» مستتر در آن، فاعل آن و «فَرَحًا» تمییز است. اما وجه نخست با معنا تر است: گاهی شادی تبدیل به اندوه می‌شود).

- مَنْ كَتَمَ مِرَّةً يَلْقَ شَرَّادَهُ (رابط: ضمیر مذکور «ه»؛ مَنْ: اسم شرط، مبتدا محلاً مرفوع؛ كَتَمَ: فعل ماضی مفرد مذکر غائب، فعل شرط در محل مجزوم؛ سِرٌّ: مفعول به منصوب؛ ه:





مضافٌ الیه و محلاً مجرور، بَلَّغَ: فعل جواب شرط، ماضی مبنی بر فتح در محل جزم،
مفعولٌ به منصوب، ه: مضافٌ الیه و محلاً مجرور، جمله شرط و جواب آن در محل
رفع خبر برای مبتدأ است).

- الْجِنَّةُ الْمُدُّ عَشْرِينَ (رابط: ضمیر محذوف، تقدیر آن «منها» است: «الْمُدُّ مِنْهَا...»
الْجِنَّةُ: مبتدای اول مرفوع، الْمُدُّ: مبتدای دوم مرفوع، عَشْرِينَ: جار و مجرور متعلق به
محذوف «يَكُونُ» خبر «الْمُدُّ»، تَمِيزَ عَشْرِينَ نیز محذوف است تقدیر آن عَشْرِينَ درهماً
است. جمله «الْمُدُّ عَشْرِينَ» متشکل از مبتدأ و خبر، خبر برای مبتدای اول است و محلاً
مرفوع).



- مَنْ لَأَنْتَ كَلِمَتُهُ وَجَبَتْ مُحَبَّةُ (رابط: ضمیر بارز «هـ» مَنْ: اسم شرط مبنی بر سکون و مبتدا در محل رفع است) لَأَنْتَ: فعل شرط، ماضی مفرد مؤنث غائب مبنی بر فتح در محل جزم، کلمه: فاعل و مرفوع به ضمه ظاهر، هـ: مضافٌ الیه در محل جر، وجبت: فعل ماضی مفرد مؤنث غائب، جواب شرط، محلاً مجزوم، محبة: فاعل و مرفوع به ضمه ظاهر، هـ: مضافٌ الیه در محل جر، جمله شرط و جواب آن، خبر است برای مَنْ و در محل رفع).





۱- دربارهٔ مبتدای وصفی

۳۴۳- هر گاه صفت پس از حرف نفی یا استنهام واقع شود و در یک اسم ظاهر یا ضمیر منفصلی در بعد از خود عمل کند، آن صفت مبتدا بوده و ما بعدش مرفوع و جانشین خبر است. این مرفوع، یا فاعل است؛ مانند: «ما عالم أخوکی بالأمر» (أخوکی فاعل است) یا نایب فاعل است؛ مانند: «أمرور أنت» (أنت نایب فاعل است).

۳۴۴- اگر صفت و ما بعدش هر دو مضرع باشند، صفت، مبتدا بوده و ما بعد آن سدّ مسدّد (جانشین) خبر است؛ مانند آنچه در بالا آمده است: «ما عالم أخوکی بالأمر» و «أمرور أنت». یا اینکه صفت، خبر مقدم، و ما بعدش مبتدای مؤخر است. اما اگر صفت و ما بعدش هر دو مثنی یا جمع باشند، صفت، خبر مقدم بوده و ما بعدش مبتدای مؤخر است؛ مانند: «ما ذاهبون أنتم».

همچنین اگر صفت، مضرع باشد و ما بعدش مثنی یا جمع، بدون تردید صفت، مبتدا بوده و ما بعدش جانشین خبر است؛ مانند: «أمساکر الرجال»^۱.



۲ - درباره حذف هر یک از مبتدا و خبر

۳۴۵ - هرگاه قرینه ای بر مبتدا دلالت داشته باشد، حذف مبتدا جایز است؛ مانند:
«الدرسُ الأوَّلُ» یعنی «هذا الدرسُ الأوَّلُ».

۳۴۶ - در چهار مورد حذف مبتدا واجب است:

۱ - در جملة «أَسَافِرُ الرِّجَالان» مسافرٌ مبتدا و «الرِّجَالان» فاعل، مرفوع و جانشین خبر است





- ۱- هر گاه خبر، مصدر و بدل از لفظ مبتدا و جانشین آن باشد؛ مانند: «صَبْرٌ جَمِيلٌ» یعنی «صبری صبرٌ جمیل».
- ۲- پس از «لَا سِيَّما»^۱ وقتی که مستثنی، مرفوع باشد؛ مانند: «أَكْرَمَ الضَّيُوفَ وَ لَا سِيَّما الصَّدِيقَ»، یعنی «هُوَ الصَّدِيقُ».
- ۳- در باب «نَهْجٌ وَ بَشٌّ» در صورتی که گفته شود «مخصوص»، خبر است نه مبتدا مانند: «نَعَمْ الْأَزْهَارُ أَزْهَارُ الرَّبِيعِ»، یعنی «هِيَ أَزْهَارُ الرَّبِيعِ».
- ۴- وقتی که خبر صراحت در قسم داشته باشد^۲ (به تعبیر دیگر، جواب قسم جانشین مبتدا شده باشد)؛ مانند: «فِي ذِمَّتِي لَأَفْعَلَنَّ»، یعنی «فِي ذِمَّتِي يَمِينٌ». در این مثال «يَمِينٌ» مبتداست که «لَأَفْعَلَنَّ» جانشین آن شده و چون «فِي ذِمَّتِي» از القاطبی است که صراحت در قسم دارد، مبتدا (يَمِينٌ) حذف گردیده است. همچنین؛ مانند: «بِحَيَاتِي لَأَتَّخِذَنَّكُمْ»، یعنی «بِحَيَاتِي يَمِينٌ»^۳.





۱ - «لَا سَيِّمًا» مرکب است از «لَا» ی نفی جنس و «سَيِّ» که اسم است به معنی «مِثْل»، و «مَاء» در احزاب «ماء» و اسم پس از آن سه وجه گفته شده است: ۱ - «ماء» اسم موصول یا اسم تکررة موصوفة، مبتنی بر سکون، مضاف الیه، در محل جرة اسم پس از «لَا سَيِّمًا» مرفوع به عنوان خبر برای مبتدای محذوف. در این حالت «سَيِّ» اسم «لَا» ی جنس و چون مضاف شده منصوب است؛ مانند: **أَكْرَمَ الضُّيُوفِ وَلَا سَيِّمًا الصَّدِيقُ**. تقدیر آن چنین است: **أَكْرَمَ الضُّيُوفِ وَلَا مِثْلَ الَّذِي هُوَ الصَّدِيقُ** (این در صورتی است که «ماء» را اسم موصول بگیریم) یا **أَكْرَمَ الضُّيُوفِ وَلَا مِثْلَ شَيْءٍ هُوَ الصَّدِيقُ** (و این در صورتی است که «ماء» را تکررة موصوفة بگیریم). ۲ - «ماء» زائده و غیر عامل است؛ در این صورت اسم پس از آن به عنوان مضاف الیه مجرور است؛ مانند: **أَكْرَمَ الضُّيُوفِ وَلَا سَيِّمًا الصَّدِيقُ** که تقدیر آن چنین است: **أَكْرَمَ الضُّيُوفِ وَلَا مِثْلَ الصَّدِيقِ**. در این حالت نیز «سَيِّ» چون (به الصديق) مضاف شده، منصوب است. ۳ - «ماء» زائده کافیه از عمل؛ در این ترکیب، اسم پس از آن منصوب و تمیز «سَيِّ» است و «سَيِّ» اسم لای نفی جنس، غیر مضاف و مبتنی بر فتح است در محل نصب؛ مانند: **أَكْرَمَ الضُّيُوفِ وَلَا سَيِّمًا صَدِيقًا**. در همه این حالات خبر «لَا»، «موجود» محذوف است. همچنین باید توجه داشت که «لَا سَيِّمًا» همیشه همراه با «واو» ی است که می توان آن را حالیه یا استثنافیه یا عاطفه یا اعتراضیه دانست (وَلَا سَيِّمًا) و بدون این واو به کار نمی رود.





۳۴۷ - هرگاه قرینه ای باشد که بر خبر دلالت کند حذف آن جایز است و این غالباً در موارد زیر است:

پس از «إِذَا» قجائیه، مانند: «أَقَمْتُ فَإِذَا الضَّجْرُ» یعنی «فَإِذَا الضَّجْرُ طَالَعَ».
در جواب استفهام، مانند اینکه در پاسخ کسی که بگوید «مَنْ عِنْدَكَ»، بگویی «أَبُوكَ»، یعنی «عِنْدِي أَبُوكَ».

۳۴۸ - اگر آنچه که می‌تواند جانشین خبر شود، به جای خبر بنشیند، حذف خبر واجب است و این در سه چیز است:

- ۱- جواب «لَوْلا» مانند: «لَوْلا الْعَدْلُ لَفَسَدَتِ الرَّعِيَّةُ»؛ یعنی «لَوْلا الْعَدْلُ مَوْجُودٌ».
- ۲- ظرف و جار و مجرور، مانند: «أَبُوكَ عِنْدَكَ» یا «أَبُوكَ فِي الدَّارِ» (یعنی: أَبُوكَ مَسْتَقَرٌّ عِنْدَكَ و أَبُوكَ مَسْتَقَرٌّ فِي الدَّارِ)¹.
- ۳- جواب قسم صریح، مانند: «لَعَمْرِي لَأَفْعَلَنَّ»، یعنی «لَعَمْرِي قَسَمٌ».





(توضیح: در اینجا مبتدا - لَعَمْرَی - از القاطبی است که صراحت در قسم دارد؛ زیرا، غالباً در غیر قسم به کار نمی رود؛ از این رو «لَأُفَعِّلَنَّ» که جواب آن است، جانشین خبر گردیده است).^۲

۳۴۹ - ضمیر فصل یا عماد، ضمیر مرفوع منفصلی است که محلی از اعراب ندارد و میان مبتدا و خبر آورده می شود تا به کمک آن، خبر از تابع تشخیص داده شود؛ مانند: «أَخْرَجَ هُوَ الْعَالِمُ». در این عبارت اگر ضمیر فاصل «هو» نبود، احتمال داشت، شنونده گمان کند کلمه «العالم» نعت برای «أَخْرَجَ» است نه خبر آن.





۳۵۰- حکم ضمیر فصل یا عماد این است که از نظر مذکر و مؤنث بودن، بر حسب ما قبل خود تغییر یابد. شرط آوردن ضمیر فصل این است که مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند؛ مانند: «الصادقون هم المفلحون» یا مانند معرفه باشند؛ مانند: «لیسَ أحدٌ هو أعلمُ من أخیک».

توضیح: أحدٌ نكرة عامه است که در حکم معرفه به ال جنسیه است و «أعلمَ» أفعل التفضیل است که به سبب همراه شدن با «من» تفضیلیه، آوردن «ال» بر آن محتاج است و اضافه به ما بعد خود نیز نمی شود؛ پس مانند اسم علم است که «ال» تعریف بر آن وارد نمی شود و معمولاً اضافه به ما بعد نیز نمی گردد. از اینروست که مانند معرفه تلقی شده است).





۳۹۶ - افعال قلوب بر سه نوع اند :

- افعال یقین مانند: «رَأَى، عَلِمَ، وَجَدَ وَ تَعَلَّمَ» (أَلْفَى وَ دَرَى) [با حروف اول این

افعال می توان گفت: و آدرعت]

- افعال رُجحان مانند: «ظَنَّ، خَالَ، حَسِبَ، زَعَمَ وَ هَبَّ» (عَدَّ وَ حَجَا وَ جَعَلَ)

- افعال تحویل و تصییر مانند: «صَيَّرَ، تَرَكَّ، غَادَرَ، اتَّخَذَ وَ جَعَلَ»

یادآوری: افعال قلوب از این نظر که غالباً برای امور مربوط به قلب یعنی شک و

یقین هستند، بدین نام خوانده شده اند.

۳۹۷ - افعال قلوب بر مبتدا و خبر وارد شده پس از گرفتن فاعل، مبتدا و خبر را به

عنوان دو مفعول خود منصوب می کنند، مانند: «وَجَدْتُ الْعِلْمَ نَافِعاً».





یادآوری: گاهی این افعال به یک مفعول بسنده می کنند و آن وقتی است که نیازی به مفعول دوم نداشته باشند؛ در این صورت حکم آنها حکم افعالی است که متعدی به یک مفعول هستند؛ مانند: «عَلِمْتُ الْمَسْأَلَةَ».

۳۹۸ - افعال قلوب به طور کامل صرف می شوند و آنچه که از آنها مشتق می شود نیز مانند ماضی آنها عمل می کند (یعنی دو مفعول را منصوب می کنند)؛ مگر «هَبَّ» به





معنی «اِفْتَرَضُ» (فرض کن، واجب بدار) و «تَعَلَّمْ» به معنی «إِعْلَمْ» (بدان) که قابل تصریف نیستند، زیرا این دو، تنها به صیغه امر استعمال می‌شوند مانند: «هَبِ الْيَاكُمُ سُالِمَةً».

تمرین ۸۹ - با هر یک از افعال قلوب جمله مفیدی بسازید؛ مانند: «ظَنَنْتُ الْخِلَاصَ سَهْلًا» :

رَأَيْتُ فِي غَطَرٍ - عَلِمْتُ أَحَاكَ حَاضِرًا - وَجَدْتُ كَرِيمًا - تَعَلَّمْتُ أَنَّ لِلصَّيْدِ عُرَّةً - ظَنَنْتُكَ عَالِمًا - جِلَّتْ حَكِيمًا - تَخَسَّبُونَكَ ذَكَاً - زَعَمُوا كَلَامَكَ كِذْبًا - هَبْ رَيْدًا نَاجِحًا - صَبَّرْتُكَ أَدِيمًا - تَرَكْتُ الزُّلْزَالَ الَيْكَ مُذْمِرًا - عَادَرَنِي حَرِيًّا - إِتَّخَذْتُ الْكَلَامَ نَافِعًا - جَعَلَ الْحَائِكُ الْخُيُوطَ نَسِيجًا.

تمرین ۹۰ - برای هر یک از جملات زیر مقعول دوم بسازید؛ مانند: «أَنْقَذْتُ أَحَاكَ شِعْرًا».

أَنْقَذْتُ أَحَاكَ شِعْرًا - أَقْرَأَنِي مُعَلِّمِي الدَّرْسِ - حَوَّلَ اللَّهُ الْخُرَيْةَ قَضَاً - أَبْلَغَنِي أَبُوكَ أَنَّكَ نَاجِحٌ - طَوَّلَ الْجَعْدُ أَنْسَانِي مَا كَانَ بَيْنَنَا - زَادَ الطَّيْنُ مَاءً - عَلَّمَنَاكَ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا - أَعَارَنِي إِبْرَةُ^۱ لِأَرْفُو^۲ بِهَا ثَوْبِي - أَفْهَمْتَ الْمَعْنَى بِشِّكَ - أَوْلَّيْتُ أَبَاكَ مَعْرُوفًا جَرِيلاً^۳ - كَفَى الْفَنَى السَّائِلَ مَقْوَنَةً^۴ السُّوَالِ.





۲۵- تحذیر و اغراء

گاهی عامل نصب مفعول به محذوف است. این مفعول به منصوب به عامل محذوف - اعم از اینکه عامل آن وجوباً محذوف باشد یا جوازاً - اسم منصوبی است که در ساختار جمله های «اغراء، تحذیر، اختصاص، اشتغال و نداه به کار می رود.

۴۲۱- تحذیر آگاه کردن مخاطب است نسبت به امری ناپسند تا از آن دوری کند؛ مانند: «إِيَّاكَ وَالْقُرْ» (در اینجا مخاطب را از شرّ بر حذر می داریم)، و اغراء، آگاه کردن مخاطب است نسبت به امری پسندیده تا آن را انجام دهد؛ مانند: «الوفاء».





۴۲۲ - تحذیر به دو صورت بیان می‌شود :

۱ - با لفظ «إِيَّاهُكَ» و فروع آن^۱، که یا به صورت عطف است؛ مانند: «إِيَّاهُكَ وَ الْكَذِبَ» یا بدون عطف؛ مانند: «إِيَّاهُكَ الْكَذِبَ». البته جایز است، محذَرُمنه به وسیله «مِنْ» مجرور شود؛ مانند: «إِيَّاهُكَ مِنَ الْكَذِبِ» (تحذیر را می‌توان با تکرار محذَرُمنه نیز بیان کرد؛ مانند: «الْأَسَدَ الْأَسَدَ»).

۲ - بدون «إِيَّاهُكَ»؛ مانند: «نَفْسُكَ وَ السَّقُوطُ»^۱. (در همه شکل‌های مذکور، حذف فعل واجب است. ولی اگر محذَرُمنه به صورت مقرد باشد، حذف فعل جایز است؛ مانند: «الْأَسَدَ» که می‌توان گفت: «إِحْذَرِ الْأَسَدَ»).

۱ - فروع آن یعنی: «إِيَّاكُمْ، إِيَّاكَ، إِيَّاكُنَّ».





۲ - در این عبارت: «لَيْسَكَ وَالتَّقْوَى» «نفس» مَخْشِيٌ علیه است که به کاف خطاب متصل شده است و به عنوان مفعول به، منصوب است به عامل محذوف؛ مثلاً اَنْ (نگه دار) یا «إِحْظُ» «التَّقْوَى» نیز محذَرٌ منه است که به مَخْشِيٌ علیه عطف شده و به عنوان مفعول به برای عامل محذوف «إِحْظُ» منصوب است.

توضیح اینکه برای هر کدام از این دو منصوب، عامل مناسب خودش در تقدیر گرفته شده است، چون نمی توان هر دو را به یک عامل منصوب کرد. در عبارتی مانند: «مِهْجَتُكَ وَ الْقُدْحَيْنِ» نیز همین طور است: «إِحْظُ مِهْجَتُكَ وَالْقُدْحَيْنِ» اما در عبارتی مثل: «هَدْيُكَ وَ رَجْلُكَ» می توان هر دو را به یک عامل منصوب دانست؛ مثلاً: «إِحْظُ هَدْيُكَ»





یادآوری: تقدیر در جمله نخست چنین است: «إِيَّاكَ أُحَذِّرُ وَإِحْذَرِ الْكَذِبَ» و در جمله دوم تقدیر چنین است: «فِي نَفْسِكَ وَإِحْذَرِ الشَّقْوَطَ».

۴۲۳ - احکام اغراء مانند احکام تحذیر است؛ جز اینکه اغراء بدون «إِيَّاكَ» است. اسم «مُغْرَى به» یا مقرد است؛ یعنی بدون عطف و تکرار است؛ مانند: «الوفاء» یا معطوفٌ علیه است؛ مانند: «أَحَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ» یا به صورت مکرر است؛ مانند: «أَحَاكَ أَحَاكَ».

یادآوری: اسم مُغْرَى به، در همه صورتهای آن، توسط فعل محذوف «إِلْزَمَ» منصوب است (که چنانچه «مُغْرَى به»، مقرد باشد حذف فعل جایز است؛ مانند: «الوفاء» یا إلْزَمَ الْوَفَاءَ» و در حالت عطف و تکرار مُغْرَى به، حذف فعل واجب است؛ یعنی نمی توان گفت: «إِلْزَمَ الْوَفَاءَ الْوَفَاءَ» یا گفت: «إِلْزَمَ أَحَاكَ وَ الْإِحْسَانَ إِلَيْهِ»).



تمرین ۱۰۴ - تحذیر و اغراء را در جمله های زیر مشخص نمایید:

- إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّهُ خَطِيئَةٌ (تحذیر) - الْكَذِبَ الْكَذِبَ (تحذیر) - الصَّدِيقُ يَا غُلَامُ (اغراء) -
 - الْخَصَالُ الذَّمِيمَةُ يَا فَتَى (تحذیر) - الْفَضِيلَةُ الْفَضِيلَةُ (اغراء) - الْمَوْتُ أَوْ الْإِنْتِصَارُ فِي حَوْمَةِ الْقِتَالِ
 - (اغراء) - يَذِيكَ وَالْجَبْرُ أَيُّهَا الْكَاتِبُ (تحذیر) - نَفْسُكُمْ وَالْأَمْرَاضُ الْمُنْتَشِرَةُ فِي الْمَدِينَةِ (تحذیر) -
 - نَفْسُكَ وَصُحْبَةُ الْأَشْرَارِ فَإِنَّهَا مَفْسَدَةُ الْأَخْلَاقِ (تحذیر) - ثِيَابُكُمْ وَالنَّارُ الْمُتَأَجِّجَةُ (تحذیر) -
- (مُتَأَجِّجَةٌ = شعله ور).





تمرین ۱۰۵ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- إِيَّاكَ وَالْقُرَّ (إِيَّاكَ: ضمیر منفصل است و كاف آن برای خطاب است، مبنی بر سکون، در محل نصب، مفعول به برای فعل محذوف «أَحْذَرُ»؛ و: حرف عطف؛ الشَّرَّ: مفعول به برای فعل محذوف «أَحْذَرُ»؛ تقدیر عبارت چنین است: «إِيَّاكَ أَحْذَرُ (= أَحْذَرُكَ) وَ إِيَّاكَ الْقُرَّ».

- إِيَّاكَ مِنَ الْأَقْتَى (إِيَّاكَ: مفعول به برای فعل محذوف «أَحْذَرُ» در محل نصب، مِنَ الْأَقْتَى: جار و مجرور متعلق به همان فعل محذوف «أَحْذَرُ»).

- الْوَفَاءُ الْوَفَاءُ: (الْوَفَاءُ: مفعول به، مفعول به برای فعل محذوف «إِلْزَمَ»، منصوب؛ الْوَفَاءُ: تأکید لفظی برای مفعول به اول).

- ثِيَابَكَ وَالنَّارَ (ثِيَابَ: مَحْشِيٌّ عَلَيْهِ، مفعول به برای فعل محذوف «يَ» (يَا إِحْفَظْ) از باب تحذیر، منصوب؛ كَفَّ: كاف خطاب، در محل جر مضاف الیه؛ و: حرف عطف؛ النَّارَ: مُحْذَرٌ مِنْهُ، مفعول به برای فعل محذوف «أَحْذَرُ»، منصوب).

- الاجتهاد أَيْهَا الْكَسْلَانُ (الاجتهاد: مفعول به، مفعول به برای فعل محذوف «إِلْزَمَ» از باب اغراء، منصوب؛ أَيْ: اسم مبهم، واصله، متادا مبنی بر ضم، در محل نصب، مفعول به برای فعل محذوف «أَدْعُو»؛ ها: حرف تنبيه؛ الْكَسْلَانُ: نعت برای «أَيْ» و مرفوع).

- إِيَّاكُمْ مِنْ مُعَاقَرَةِ الْأَشْرَارِ (إِيَّاكُمْ: ضمیر متصل منصوبی، مُحْذَرٌ، مفعول به برای فعل محذوف «أَحْذَرُ» از باب تحذیر، محلاً منصوب؛ مِنْ مُعَاقَرَةِ: جار و مجرور متعلق به همان فعل محذوف «أَحْذَرُ»؛ الْأَشْرَارِ: مضاف الیه و مجرور).





- ۴۲۴ - اختصاص عبارت است از اینکه پس از ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب، یک اسم ظاهر ذکر شود (که در واقع مفهوم ضمیر را روشن می‌سازد). به آن اسم ظاهر، «مخصوص» گفته می‌شود که به سبب فعل واجب الحذف (أَحْضُ) منصوب است.
- ۴۲۵ - «مخصوص» یا معرفه به «أَل» است؛ مانند: «لَحْنُ اللَّبَانِيِّينَ نُجْبُ الْغَرِيبِ» یا مضاف است به آنچه که دارای «أَل» است؛ مانند: «أَنْتُمْ أَهْلُ الْفَضْلِ تَرْحَمُونَ الْمَسَاكِينَ».





تمرین ۱۰۶ - جمله های زیر را ترکیب کنید:

- نحنُ اللّٰبناتِینَ تُحِبُّ الغریبَ (نحن: ضمیر منفصل مرفوع متکلم مع الخیر، مبتدا در محل رفع، اللّٰبناتِینَ: اسم منصوب، جمع مذکر سالم، مفعول به فعل محذوف «أُحْصِی» به آن مخصوص گفته می شود، معرفه به «أل» علامت نصب آن «ین» تُحِبُّ: فعل مضارع متکلم مع الخیر، خبر و محلاً مرفوع، الغریب: مفعول به و منصوب).

- أنتم أهل الفضل ترَحْمُونَ المساکینَ (أنتم: مبتدا محلاً مرفوع، أهل: «مخصوص» مفعول به برای فعل محذوف «أُحْصِی» الفضل: مضاف الیه، مجرور، ترَحْمُونَ: فعل مضارع جمع مذکر مخاطب، فاعل آن ضمیر بارز «واو» المساکین: مفعول به، منصوب به فتحه، جمله فعل و فاعل و مفعول در محل خبر مبتداست).

- أنا أَذْهَبُ إِلَى زیارتِکَ أيتها الرقیقُ (أنا: ضمیر متکلم وحده، مبتدا در محل رفع، أَذْهَبُ: فعل مضارع متکلم وحده، فاعل آن ضمیر واجب الاستتار «أنا» در محل رفع خبر، «إلى زیارة»: جار و مجرور متعلق به أَذْهَبُ، «ک» مضاف الیه محلاً مجرور، أی: اسم مبهم (موسوم به أی وُصّیة)، مبنی بر ضم و در اینجا «مخصوص» است از باب اختصاص که پس از ضمیر مخاطب «ک» واقع شده است و مقصود از آن ندا نیست، مفعول به است برای فعل محذوف «أُحْصِی» و محلاً منصوب، ها: حرف تنبیه، الرقیق: نعمت برای «أی»، مرفوع).



- أَنْتَ ظَرِيفٌ الْحَدِيثُ تَكَلَّمُ وَخَدَكَيَّ (أَنْتَ: مبتدا در محل رفع، ظَرِيفٌ: «مخصوص»،
مفعولٌ به فعل محذوف «أَخْصَى»، الْحَدِيثُ: مضافٌ إليه مجرور، تَكَلَّمُ: فعل امر مفرد مذکر
مخاطب، مبنی بر سکون، خبر در محل رفع، فاعل آن ضمیر مستتر «أَنْتَ»، وَخَدَكَيَّ: حال
جامد معرفه در تأویل به مشتقِ نکره (مفرداً) مضاف است، چون از اسمهای دائم الاضافه
محسوب می‌شود و منصوب است، كَ: مضافٌ إليه در محل جر است).





۲۹- منادی

- ۴۳۳- منادا اسم ظاهری است که به کمک حرف ندا که جانشین فعل «أنادی» شده است، قرا خوانده می‌شود؛ مانند: «یا رجل» یعنی «أنادی رجلاً»
- یادآوری:** «رجل» مبنی بر ضم و محلاً منصوب است، چون مفعول به فعل تداست که حرف ندای «یا» جانشین آن شده است.
- ۴۳۴- حرفهای ندا عبارتند از: «أی و همزه» برای ندای نزدیک، «یا، آ، آیا و هیا» برای ندای دور.
- ۴۳۵- منادا یا مفرد است یا غیر مفرد. مفرد؛ یعنی اینکه مضاف و شبه مضاف نیست که مثنی و جمع نیز در زمره آن است. غیر مفرد؛ یعنی منادای مضاف یا شبه مضاف.
- ۴۳۶- هر گاه منادای مفرد، معرفه یا تکرره مقصوده باشد، لفظاً یا تقدیراً مبنی بر آن علامتی است که پیش از ندا، با آن مرفوع می‌شود؛ یعنی مبنی بر ضمه است در اسم مفرد، مانند: «یا رجل» و در جمع مکسر، مانند: «یا رجال» و در جمع مؤنث سالم، مانند: «یا مؤمنات» و مبنی بر «الف» است در مثنی، مانند: «یا مؤمنان» و مبنی بر «واو» است در جمع مذکر سالم، مانند: «یا مؤمنون».





۴۳۷- اگر منادای مفرد، نکره غیر مقصوده یا نکره مقصوده موصوفه باشد، لفظاً منصوب است؛ مانند: «یا رجلاً» و «یا رجلاً صالحاً» (و «یا تلميذاً في المدرسة» و «یا طالباً يُحِبُّ العِلْمَ» - دو مثال اخیر از موارد منادای نکره مقصوده موصوفه است).

۴۳۸- اگر منادا، غیر مفرد باشد؛ یعنی مضاف یا شبه مضاف باشد، لفظاً منصوب است؛ مانند: «یا أباها» و «جَمِلاً فَعَلَةً» (و «یا طالِعاً جَبلاً»).





۴۳۹ - هر گاه منادا همراه با «أل» باشد، پیش از آن «أی» که «ها» تنبیه بدان متصل است، آورده می‌شود؛ مانند: «یا أيتها الطالب» (أی اسم مبهم است که به آن وصلیه می‌گویند زیرا حرف ندا را به منادای معرف به «أل» وصل می‌کند؛ همیشه مبنی بر ضم و محلاً منصوب، مفعول برای فعل محذوف نداست. اسم پس از آن اگر جامد باشد به عنوان بدل یا عطف بیان، و اگر مشتق باشد به عنوان نعت آن اعراب می‌شود.) همچنین می‌توان پیش از چنین منادایی، اسم اشاره به نزدیک آورد؛ مانند: «یا هذا الرجل». با هم آمدن «أل» و «ندا» جایز نیست مگر در اسم جلاله «الله»؛ مانند: «یا الله» که همزه آن می‌تواند وصل باشد (یا أله) یا قطع باشد (یا الله).

یادآوری: لفظ «أی» در منادای مؤنث، به صورت مؤنث می‌آید؛ مانند: «یا أيتها المرأة» و مبنی بر ضم است و اسمی که پس از آن می‌آید اگر مشتق است صفت آن است و اگر جامد است، عطف بیان.





۴۴۰ - منادای مضاف به «یاء» متکلم:

- اگر محتل الآخر یا مثنی یا جمع باشد، «یاء» به صورت مفتوح ثابت می‌ماند؛ مانند: «یا مولای» (و مانند: یا قاضی، یا رجلی، یا معلی).
- و اگر صحیح الآخر باشد سه حالت در آن جایز است: نخست - که بهترین حالت است - حذف «یاء» و مکسور شدن حرف آخر مناداست؛ مانند: «یا رَبِّ». دوم باقی ماندن «یاء» به صورت ساکن یا مفتوح؛ مانند: «یا رَبِّی» و «یا رَبِّی». سوم تبدیل کردن «یاء» به «الف» و مفتوح شدن حرف آخر منادا به عنوان دلیلی بر وجود «یاء»؛ مانند: «یا رَبِّی»^۱.

۱ - دو وجه دیگر هم در این حالت جایز است: یکی اینکه «یاء» در آخر کلمه حذف و حرف ماقبل آن مفتوح گردد؛ مانند: یا رَبِّ؛ دیگری اینکه «یاء» ضمیر باقی مانده و پس از آن «الف» اضافه گردد؛ مانند: یا رَبِّیاء.





یادآوری: در مورد «أب و أم» (که «یاء» ضمیر متکلم به آنها ملحق شود) جایز است «یاء» حذف و به جای آن «تاء» مفتوح یا مکسور اضافه گردد؛ مانند: «یا أُهْت» و «یا أُهْت». البته وجوه دیگری هم گفته شده است: «یا أُهْت» و «یا اُهْتا» و در مورد «این أم» و «این عم» (که «یاء» ضمیر به آنها ملحق گردد) جایز است «میم» (پس از حذف «یاء») مکسور یا مفتوح گردد؛ مانند: «یا این أم» و «یا این أم».





۴۴۱ - در مورد تابع منادا باید گفت :

- اگر تابع، نعتِ منادا و مضاف و محالی از «أل» باشد نصب آن واجب است؛ مانند: «یا محمدُ رسولَ الاسلامِ» و اگر نعت همراه «أل» باشد - اعم از اینکه مضاف یا غیر مضاف باشد - جایز است مرفوع گردد به رعایت لفظ منادا و منصوب گردد به رعایت معنی منادا؛ مانند (در حالت مضاف): «یا یوسفُ الکَرِیمُ الأبِ» یا «الکَرِیمُ الأبِ» و (غیر مضاف): «یا یوسفُ الکَرِیمُ» یا «الکَرِیمُ».
- اگر تابع، بدل از منادا باشد، حکم آن، حکم منادای مستقل است؛ مانند: «یا علیُّ حیدرُ» همچنان که گفته می‌شود: «یا حیدرُ».





تحریر ۱۱۱ - اسمهای زیر را به وسیله «یا» و «همزه» منادا قرار دهید.

یا حبیبُ - یا رئیسُ - أجماعةُ - یا معلّمونَ - یا نصرانیاتُ - یا حائکُ - أیسحقُ -
یا رجُلانِ - یا عابداتُ - یا عابدونَ - یا یوسفُ العفیفُ - یا محمدُ و علیُّ - یا یوسفُ و
أیُّها الغلامُ - یا قومُ أجمعونَ - یا مؤمنونَ هَبُوا الصَّلَاةَ - یا محمدُ بنُ عبدِاللهِ اشْفَعْ لَنَا - یا
یوسفُ بنَ الکِرامِ احسِنُ إلَیَّ - یا عبدَاللهِ بنَ جعفرِ.





۴۴۲ - استغاثه، عبارت از این است که کسی، به وسیله حرف ندای «یا»، برای کمک به دیگری فراخوانده شود. شخص کمک کننده، «مستغاث» و شخص کمک شده «مستغاث له» نامیده می‌شود؛ مانند: «يَا لَلَّهِ لِعِبَادِكَ». در این جمله، «الله» که از او کمک خواسته شده و او کمک کننده است، مستغاث و «عباد» که کمک شونده است، مستغاث له می‌باشد.

یادآوری: مستغاث به وسیله یک لام مفتوح که متعلق به فعل محذوف ندا است و برای تأکید استغاثه می‌آید مجرور می‌شود و مستغاث له به وسیله یک لام مکسور که متعلق به همان فعل یا متعلق به حال محذوف با تقدیر «مَدْعُوًّا» می‌باشد، مجرور می‌گردد.^۱ این لام در صورتی که مستغاث له ضمیر باشد، مفتوح می‌شود مگر با ضمیر «یا» متکلم که همچنان، مکسور می‌ماند (مانند: یا لَرَبِّ لَكَ و لَرَبِّ لِي).





۴۴۳ - حذف «لام» مستغاث با اضافه کردن «ألف» (که برای تأکید استغاثه است) به آخر آن یا بدون افزودن «ألف» جایز است، مانند: «یا قوماً لِلْفَقِيرِ» یا «یا قومُ لِلْفَقِيرِ».

۴۴۴ - جایز است «مستغاث» له هنگامی که استغاثه بر ضد آن است، به وسیله «مِن» مجرور گردد، مانند: «یا لَلَّهِ مِنَ الظَّالِمِينَ».





تحریر ۱۱۳ - مستغاث و مستغاثه له را در عبارتهای زیر حرکت گذاری و سپس جمله ها را ترکیب کنید :

- يا لِّلنَّاسِ الْاَغْنِيَاءِ لِلْفَقِيرِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ لَ: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ النَّاسِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور محلاً منصوب؛ جار و مجرور متعلق است به فعل محذوف «أَسْتَغِيثُ» که حرف «یا» جانشین آن است؛ الْاَغْنِيَاءِ: نعمت برای الناس، مجرور؛ لِلْفَقِيرِ: جار و مجرور متعلق به همان فعل محذوف «أَسْتَغِيثُ»).

- يا لِّلْمَاءِ (یا: حرف ندا و در اینجا برای تعجب؛ لَ: حرف جر زاید برای تأکید تعجب؛ الْمَاءِ: منادای تعجب لفظاً مجرور و محلاً منصوب است).

- يا لِّلْحُكَمَاءِ مِنَ الْاَغْرَارِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ لَ: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ الْحُكَمَاءِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور، محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق به فعل محذوف «أَسْتَغِيثُ»؛ مِنَ الْاَغْرَارِ: (مستغاث علیه) جار و مجرور، متعلق به همان فعل محذوف).





- يا لِّلذَّاهِيَةِ الدَّهِياءُ: (يا: حرف ندا برای تعجب؛ لَ: حرف جر زاید برای تأکید تعجب؛ الدَّاهِيَةُ: منادای تعجب، لفظاً مجرور، محلاً منصوب؛ الدَّهِياءُ: نعمت، مجرور).

- يا لِلْحَاكِمِ لِلْمَظْلُومِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ لَ: حرف جر زاید، برای تأکید استغاثه؛ الحاکم: منادای مستغاث، لفظاً مجرور، محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق به فعل

محذوف «أَسْتَعِثُّ» که حرف «یا» جانشین آن است؛ لِلْمَظْلُومِ: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به همان فعل محذوف).

- يا لِّلَّو (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ لَ: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه، الله: منادای مستغاث لفظاً مجرور، محلاً منصوب و جار و مجرور متعلق است به فعل محذوف «أَسْتَعِثُّ» مستغاث له در این عبارت محذوف است. همچنین می‌توان گفت: یا حرف ندا برای تعجب است؛ لَ: حرف جر زاید، برای تأکید تعجب، الله: منادای تعجب، لفظاً مجرور و محلاً منصوب [عجب خدایی].





- يا للرجل الشفوق لبائس (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ الرجل: منادای مستغاث، لفظاً مجرور و محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق است به فعل محذوف «استغیث» که حرف ندا «یا» جانشین آن است؛ الشفوق: نعت و مجرور؛ لبائس: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به همان فعل محذوف).

- يا لك من ليل: (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ لك: منادای مستغاث، مجرور محلاً به سبب لام جاره و منصوب محلاً به سبب فعل محذوف «استغیث» و جار و مجرور (لك) متعلق به آن است؛ من لیل: جار و مجرور (مستغاث علیه) متعلق به همان فعل محذوف).



- يا لِّلْمَلِكِ لِلْمَظْلُومِ (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ ل: حرف جر زاید برای تأکید استغاثه؛ الْمَلِكِ: منادای مستغاث، لفظاً مجرور و محلاً منصوب، جار و مجرور متعلق است به فعل محذوف «أستغيث» که حرف ندا «یا» جانشین آن است؛ لِلْمَظْلُومِ: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به همان فعل محذوف).

- يا يوشفا لأعيتك (یا: حرف ندا برای استغاثه؛ يوشفاً: منادای مستغاث، مضر، معرقه، مبنی بر ضمة مقدره بر آخر آن که به علت وجود «الف» زائد برای تأکید استغاثه، ظهور آن ممکن نیست و فتحة روی «فاء»، به جای آن به مناسبت «الف» آمده است؛ لأعيت: جار و مجرور (مستغاث له) متعلق به فعل محذوف «أستغيث» که حرف ندا «یا» جانشین آن است؛ كك: مضاف الیه محلاً مجرور است).





۴۴۶ - ندبه، عبارت است از ندا دادن کسی (یا چیزی) که بر او فاجعه ای (یا ناراحتی و دردی) وارد آمده است (یعنی متَجَّعٌ علیه)؛ مانند: «واعنواَنَ الوفاء» یا ندا دادن کسی (یا چیزی) که از آن به درد آمده ایم (یعنی معوجَّعٌ منه که به عبارتی سبب درد است)؛ مانند: «وا مُصِیَّتاه»، یا برای آن به درد آمده ایم (یعنی معوجَّعٌ له که به عبارتی محل درد است)؛ مانند: «وا قلباه»^۱ و «وارأساه».

- فقط اسم معرفه، مندوب واقع می شود و همچنین «مَنْ» موصوله که با صله خود شناخته (معرفه) می شود؛ مانند: «وامَنْ قَتَلَهُ الْعَدُوُّ» (وامَنْ قَتَلَهُ یزیدُ) که مشخص است در این ندبه امام حسین (ع) مندوب واقع شده است.

(توضیح: معوجَّعٌ منه می تواند نکره باشد؛ مانند: «وا قلباه» و اکبدا؛ و امصیته؛ ولی متَجَّعٌ علیه باید همواره معرفه باشد^۲.)





۴۴۷ - مندوب دارای سه حالت است :

۱- اینکه به آخر آن «الف» پیوند دهد مانند: «وایوسُقَا».

۲- اینکه در پایان آن، «الف» سپس «هاء سکت» در حالت وقف بیاید؛ مانند: «وایوسفاه».

۳- اینکه به حال خود باقی بماند؛ مانند: «وایوسف».

۴۴۸ - حکم مندوب در معرب و مبنی بودن همان حکم مناداست؛ یعنی مبنی است بر

آنچه مرفوع می‌شود؛ اگر مفرد معین باشد؛ مانند: «وایَحْمَدُ» و در غیر این صورت منصوب

است؛ مانند: «وایَمِيرَ الشُّعْرَاءِ».





تمرین ۱۱۴ - اسم های زیر را به صورت منادای مندوب در آورید :

- عبدالله (واعبدالله) - مُصِیْبَة (وامصیبتاه) - کَبَد (واکبداه) - هِنْد (واهنداه) - ابن

الملک (وا ابن الملک) - أبو الأیتام (وا أبا الأیتام) - موالی (وا موالیاء).

۴۴۹ - ترخیم عبارت است از حذف آخر منادا - جوازاً - به منظور تخفیف در لفظ

(مانند: «یا حار» در ترخیم «یا حارث»).

بنابراین:

اولاً - آنچه مختوم به «تاء» باشد، جایز است مُرَخَّم شود؛ مانند: «یا تمام» که ترخیم

«تمامة» است (اعم از اینکه منادا اسم علم باشد یا غیر علم).

ثانیاً - آنچه اسم علم غیر مضاف و افزون بر سه حرف باشد نیز جایز است که مرخَّم

شود؛ مانند: «یا حار» که مرخَّم «حارث» است.^۱





۵۱۳ - اضافه عبارت است از نسبت دادن یک اسم به اسم دیگر مانند: «کتابُ التلمیذ». در این عبارت ، «کتاب» به «تلمیذ» نسبت داده شده است. اسم اول «مضاف» و اسم دوم «مضافٌ الیه» نامیده می شود.

۵۱۴ - حکم مضاف این است که از «أل» و تنوین و نون مثنی و نون جمع مذکر سالم و نون آنچه که ملحق به مثنی و جمع است^۱، خالی باشد؛ مانند: «بائعوا الأزهار». مضاف به موجب عوامل پیش از خود - چنانکه اقتضا می کند - اعراب می پذیرد. اما حکم مضافٌ الیه این است که در هر حال مجرور باشد.





۵۱۵ - اضافه بر دو نوع است: یکی معنوی که «اضافه محض» نامیده می شود و دیگری لفظی که به آن «اضافه غیر محض» می گویند.

یادآوری: به این دلیل اضافه معنوی را «اضافه محض» گفته اند که خالی از نیت اتصال است ، و به این دلیل اضافه لفظی را «غیر محض» نامیده اند که دارای نیت اتصال است. پس وقتی گفته شود: «بائعُ التُّفاح» تقدیر اتصال آن چنین است: «بائعُ التُّفاح» که معنای هر دو یکی است و تنها برای تخفیف در لفظ ، اضافه شده است^۱.





۵۱۶ - اضافه معنوی عبارت است از نسبت دادن یک اسم به اسم دیگر ، بنابر معنی
حرف جر ، مانند: «کتابُ أخیک» یعنی «لأخیک».

اضافه لفظی عبارت است از اضافه صفت به موصوفش ، مانند: «الختیفُ الظلُّ» یعنی
«خَفُ ظِلُّهُ».





۵۱۷ - اضافه معنوی؛ چنانچه مضافٌ الیه آن معرفه باشد ، اقادة تعریف می کند؛ مانند: «کتابٌ أخیک». در این عبارت ، «کتاب» را به اینکه مالِ «أخیک» است شناسانده ایم؛ چنانچه مضافٌ الیه آن نکره باشد ، اقادة تخصیص می کند؛ مانند: «أخوسفیر» که آنحص از «أخ» به تنهایی است. از این نظر به آن اضافه معنوی گفته شده است که حروف جر در معنی آن مستتر است.

۵۱۸ - اضافه لفظی اقادة تخفیف در لفظِ مضاف می کند؛ زیرا به سبب اضافه ، تنوین و آنچه مانند آن است (نون مثنی و نون جمع) از مضاف حذف می شود؛ مانند: «أَکَلُ الْقَمَرِ» که به جای «أَکَلُ الْقَمَرِ» و «هَاتِعُوا الْأَرْهَارِ» که به جای «هَاتِعُونَ الْأَرْهَارِ» گفته می شود و چون تخفیف مربوط به لفظ است به آن اضافه لفظی گفته شده است.





۵۱۹ - در اضافه معنوی هر وقت مضافٌ الیه جنس مضاف باشد ، متضمن معنی «مِنْ» است ، مانند: «خاتمٌ ذهبٍ» یعنی «خاتمٌ مِنْ ذَهَبٍ» ، و هر وقت مضافٌ الیه ظرفی برای مضاف باشد ، متضمن معنی «فی» است ، مانند: «صلاةُ العصرِ» یعنی «صلاةٌ فی العصرِ» ، و

وقتی مضافٌ الیه مالکِ مضاف باشد ، متضمن معنی «لام» است ، مانند: «کتابُ أخیک» یعنی «کتابٌ لِأخیک».





۵۲۰ - برخی اسمها هستند که چون به تنهایی نمی توانند بر یک معنای کامل دلالت داشته باشند ، واجب است همواره به اسم دیگری اضافه شوند تا معنایشان کامل شود. (آنها را اسمهای دائم الاضافه می گویند).

یادآوری: اسمهایی که همواره به صورت اضافه به کار می روند (یعنی دائم الاضافه هستند) عبارت اند از: «کُلّ ، بعض ، جمیع ، مثل ، شبه ، غیر ، سوی ، کلا ، کلتا ، نحو ، قُبالة ، حِذاء ، ازاء ، تُجَاه ، تَلْقَاء ، سِبْحَان ، معاذ ، مع ، سائر ، لَعَمْرُ (در قسم) ، ذو ، ذوات ، أُولُو (جمع ذو) ، أُولَات (جمع ذات از غیر لفظ خود) ، بین ، لَدی ، لَدُن ، عند ، وَحْدَ ، وَسَط و أی». هر اسمی که پس از این اسمها واقع شود ، مجرور خواهد بود؛ مانند: «كُلُّ النَّاسِ» و «بعضُ الشَّجر».





۵۲۱ - جایز است «کَلَّ ، بعض ، جمیع ، مع و أی» اضافه شوند ولی نه در لفظ ، بلکه در نیت ، که در این حالت مضافٌ الیه آنها حذف می شود و تنوین می گیرند؛ مانند: «جاؤوا جمیعاً» یعنی «جمیعُهم» و «ذَقُّوا معاً» یعنی «بعضُهم مع بعضی».

یادآوری: «أی» به منزله صفت است و تنها به نکره اضافه می شود. اگر پیش از آن ، نکره باشد ، صفت آن نکره است؛ مانند: «صَادَقْتُ رجلاً أی رجلاً» و اگر پیش از آن معرفه باشد ، حال است برای آن معرفه؛ مانند: «صَادَقْتُ أَحَکَمَ أی فنی» (و اگر به مصدر اضافه شود ، مفعول مطلق است؛ مانند: «أکرمتُهُ أی إکرَمَ»).





۵۲۲ - جهات ششگانه که عبارت‌اند از: «خَلْفَ»، «أمام»، «فوق»، «تحت»، «يمين» (راست) «شمال»^۱ (چپ) و آنچه که مانند آنهاست، یعنی «دُون و قَبْل و بَعْد و حَسْبُ و غَيْرُ» اگر مضافً اليه آنها حذف شود جوازاً حالت‌های زیر را خواهند داشت:

۱ - اینکه همچون دیگر نکره‌های معرب، به صورت مُنَوَّن به کار روند؛ مانند: «اللَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ و مِنْ بَعْدٍ» یا «كَتَبْتُ قَبْلًا مَجْتَهِدًا».

۲ - اینکه مبنی بر ضم شوند؛ مانند: «جاء قَبْلُ» یا «مِنْ قَبْلُ» (اللَّهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلٍ و مِنْ بَعْدٍ)^۲.

۳ - اینکه به صورت غیر مُنَوَّن اعراب بپذیرند چنان که گویی مضافً اليه ذکر شده است؛ مانند: «جِئْتُ مِنْ قَبْلٍ»؛ یعنی «مِنْ قَبْلِهِ» یا «جِئْتُ قَبْلَ»؛ یعنی «قَبْلَهُ».





۵۲۷ - اضافة لفظی وقتی است که اسم اول ، صفت و اسم دوم معمول آن صفت باشد ؛ مانند: اضافة اسم فاعل به مفعول خودش ؛ مانند: «بائع الخبز» و اضافة اسم مفعول به نائب فاعل خودش ؛ مانند: «محمود السيرة» و اضافة صفت مشبّه به فاعل خودش ؛ مانند: «الکریم الأصل».





یادآوری: در اسم فاعل و اسم مفعول شرط است که به معنی حال یا آینده باشند زیرا اگر به معنی گذشته باشند ، اضافه معنوی خواهند بود؛ مانند: «هاریُّ الوجود».

۵۲۸ - در اضافه معنوی ، آوردن «أل» بر سر مضاف ممتنع است ، مثلاً گفته نمی‌شود: «المالکُ البستان» اما در اضافه لفظی این امر جایز است به شرط اینکه:

- مضافٌ الیه دارای «أل» باشد مانند: «أنت الطاهرُ القلب»

- یا آنچه مضافٌ الیه بدان اضافه شده است دارای «أل» باشد؛ مانند: أنت الشریفُ نسب الأجداد».





یادآوری: جایز است پس از «إِذْ» - هنگامی که اسم زمان همچون «حین و یوم» به آن اضافه شده باشد - جمله مضافٌ الیه حذف و به جای آن تنوین آورده شود؛ مانند: «حینئذ». مضافٌ الیه مفرد نیز اگر قرینه ای بر آن دلالت داشته باشد، جایز است حذف شود که در این حالت «مضاف» بر همان اعراب خود باقی می ماند و تنوین آن نیز حذف می شود؛ مانند: «حَصَدْنَا قَنْحَ وَ شَعِيرَ الْأَرْضِ»؛ یعنی «حَصَدْنَا قَنْحَ الْأَرْضِ وَ شَعِيرَ الْأَرْضِ». البته فصیح تر آن است که مضاف اولی، به اسم ظاهر و مضاف دومی به ضمیر مربوط به آن اسم ظاهر اضافه گردد؛ مانند: «حَصَدْنَا قَنْحَ الْأَرْضِ وَ شَعِيرَهَا».





تمرین ۱۳۸ - اضافه معنوی و اضافه لفظی را مشخص کنید:

- ناظم هذه القصيدة أستاذ الشعراء (ناظم هذه: اضافه لفظی؛ أستاذ الشعراء: اضافه معنوی).

- عرفْتُ رجلاً عريقَ النسبِ محمودَ الخلال (عريقَ النسبِ: اضافه لفظی؛ محمودَ الخلال:

اضافة لفظی).

- المَهْتَدِي بأنوار الحقائق هو إلى الهُدَى أقربُ من المُسْتَظْهِرِ بأنوارِ الشَّمْسِ (أنوار الحقائق:

اضافة معنوی؛ أنوار الشمس: اضافه معنوی)





تمرین ۱۳۹ - جمله های مقیدی بسازید که در آنها اسمهای دائم الاضافه و جهات ششگانه و آنچه مانند آنهاست به کار رفته باشد و هر کدام را اعرابی بدهید که اقتضای آن است و علت آن را ذکر کنید:

- كُلُّ (مرفوع ، مبتدا) شَيْءٍ هَالِكٌ - رَأَيْتُ بَعْضَ (منصوب ، مفعول به) أَصْدِقَائِي - جَاءَ الطَّلَاطُ جَمِيعُهُمْ (مرفوع ، تأکید) - لَيْسَ كَمِثْلِهِ (مجرور ، به سبب حرف جر) شَيْءٌ - يَكُونُ عَلَيَّ رَجُلًا شَيْئًا (منصوب ، نعت) أَخِيكَ - صَرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ (مجرور ، نعت) الْمَنْصُوبِ عَلَيْهِمْ - جَاءَ الْقَوْمُ بِيَوْمٍ (منصوب به فتحة مقدره ، مستثنی) عَلَيَّ - ذَقَبَ الرِّجَالُ كِلَاهِمَا (مرفوع ، تأکید) - قَامَتِ الْمَرْأَتَانِ كِلَاهِمَا (مرفوع ، تأکید) - تَوَجَّهْتُ تَحَوُّ (منصوب ، ظرف) الْمَدْرَسَةِ - جَلَسْتُ قِبَالَ (منصوب ، ظرف) أَسَاحِدِي - وَقَفْتُ جِذَاءَ (منصوب ، ظرف) الْمَرَاةِ - جَلَسْتُ إِزَاءَ (منصوب ، ظرف) الْخَطِيبِ - إِنْجَلَسْتُ ثَجَاءَ (منصوب ، ظرف) الْأَسَاحِدِ - وَقَفْتُ يَلْقَاءَ (منصوب ، ظرف) الْحَائِطِ - سَبَّحَانَ (منصوب ، مفعول مطلق) الَّذِي أَسْرَى بِقَلْبِهِ لَيْلًا - مَعَاذَ (منصوب ، مفعول مطلق) اللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ - إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا (منصوب ، ظرف مكان ، متعلق به خبر محذوف است) - جَاءَ أَحَدٌ مِنَ الْقَلَامِيدِ وَبَقِيَ سَائِرُهُمْ (مرفوع ، قاعل) - لَقَعْتُكَ (مرفوع ، مبتدا ، لام حرف قسم است) إِنَّ الْمَوْتَ مَا أَخْطَأَ الْفَتَى - مَرَرْتُ بِرَجُلٍ ذِي (مجرور ، صفت) عِلْمٍ - شَاهَدْتُ ذَوَاتِ (منصوب ، مفعول به) الْعِلْمِ - فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى (منصوب ، منادای مضاف) الْأَكْبَابِ - جَاءَتِ أُولَاثُ (مرفوع ، قاعل) الْفَضْلِ - جَلَسْتُ بَيْنَ (منصوب ، ظرف مكان) الْبَابِ وَالْمِغْدَةِ - جِئْتُكَ لَدَى (در محل نصب ، ظرف) طُلُوعِ الشَّمْسِ - وَزَيْتُكَ لَدُنَّ (محلاً منصوب ، ظرف) غَدَوَةٍ - جَلَسْتُ عِنْدَ (منصوب ، ظرف مكان)





تمرین ۱۴۰ - مضاف به مفرد و مضاف به جمله را مشخص کنید:

- کم مِنْ فَنی لَا یَعْرِفُ قَدْرَ العِلْمِ إِلَّا إِذَا فَاجَأَتْهُ المَشَاکِلُ (قَدْرَ: مضاف به مفرد؛ إذا: مضاف به جمله).

- قَصَدْتُکَ عَلٰی حِینَ حَذَلَنِی الْأَصْدِیْقَاءُ (حِینَ: مضاف به جمله).

- وَ مَا کُنْتُ أَخَالَهُمْ یُعْرِضُونَ عَنْ مُؤَاسَاتِی بَعْدَ أَنْ غَمَرَتْهُمْ بِفَضْلِی (بَعْدَ: مضاف به جمله).

- بَلَغْتُ المَدِیْنَةَ یَوْمَ بَلَغَتْهَا أَنْتَ (یَوْمَ: مضاف به جمله).

- مَا رَأَيْتُهُ مِنْذُ أَيَّامٍ (مِنْذُ: مضاف به مفرد).

